

۱۲۴

تفصیلات از کتابخانه  
۱۲۶۷

کتابخانه  
۱۲۶۷

کتابخانه  
۱۲۶۷



341

کتابخانه

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه

بازرسی شد  
۳۳ - ۳۴



کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب	نمبر ۱۲۶۷	
مؤلف		شماره دفتر
موضوع		۲۷۹۸۹
۹۲۴۵		۱۰۵۹۹
۱۴		

کتابخانه  
۶۲۴۶



۱۰۰  
 ۵۰  
 ۲۵  
 ۱۰  
 ۵  
 ۱  
 ۰

طالع  
 ۱۷  
 ۱۰۴۱

کذشته از این طالع در این روز  
 ۲۷

طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰

کذشته از این طالع در این روز  
 ۲۷

کذشته از این طالع در این روز  
 ۲۷

کذشته از این طالع در این روز  
 ۲۷

طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰

طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰
طالع	۱۰۰	۵۰	۲۵	۱۰	۵	۱	۰







بسم الله الرحمن الرحيم

حدوثنا از یکبارگی را که افلاک در ویرانم سوای ما خدایه و شکر و سپاس  
واجب الوجودی را که عناصرا را در وجود آورد و از اثر علویات و اثر  
سفلیات مزاجها ساخت و مزاجی که باعث ایل نزدیکتر بود آدمی را داد و بشر  
عقل و لطف مشرق کرد اینها بحقایق علوم راه برد و بدقایق اشیا رسد و در  
و حقیقت بر سید انبیا محمد صلی الله علیه و آله و آلتابع او باد و سلام است که کثیرا جنین  
گوید مؤلف این مسود علی شاه بن محمد بن قاسم انوار زهی المعروف بالجاری  
علیه عز رب الرحمن که چون ایادی اگر خداوند خواهر حبیب مظهر دست و  
الملك العرب والحجج شمس الدین والدیر سیف السلام و المسلمین محمد بن محمد بن محمد بن  
مبارک شاه اهل الله فی الدنیا و الآخرة و در حقانیت حقیر بسیار شد و بخند و مژگان  
و الله که هر روز و آخر آنرا اشارت شد و بود که تا بعد از وفایف تحصیل و بکار  
چیزی ازین علم شریف معلوم کنند چون از حساب هندوی و پنج جدولی و پنج  
عدد که مستحب است و جمع کرده این تقریرات کشتند و محال احکام که حکم کوثر  
و حق الله علیه منسوب است در محبت آوردند و چند کتب فرمودند و نگهشند اگر  
ناراجح و معتد باشد از احکام مشروح و معتدل از هر چیزی از آنچه در باب است و بود  
در می مواظف بود چون پنج در خواست کردیم با تمام رسید و مقبول افتاد این



التماس را این روشها را که در **مصراع** تا کوهر طاق تو شو و جفت و اگر چه ملاطفت  
لغایت رسید بود تا نکند مزاج نهایت پیوسته و ضعف پیری قوی کشته شفت  
بد و خرد نبوی و مهر برج بد و رافقت و حسن ادب و لطف زبان ایشان جمع بود  
نکدشت تا این التماس بر زمین افتد پس آنرا اجابت کرده شد و شرف روزگار حق  
و انست آمد و حقوق قدرت خدمت ایشان را استقبال نمود و کشت و این مختصرا  
داد و آمد آنکه وظایف **فصل** هیچ شک نیست که هستی هر موجودی از  
واجب الوجود است تعالی تقدس و وجود هر چیزی را سبب آفرینست که چون آن  
سبب موجود کرد آن چیز ظاهر کرد و در آن وقت هست کرد و چندین هزار گوشت و پستان  
انگشتان از آن جلد هفت گوشت و هفت فلک سبز و ادبانی را بخلق هشتم  
تبت کرد و پستانها را مختلف بدید آورد و در آن وقت قمر ابرام علوی را بر پستانها  
و اجسام سفلی را بر پستانها نشان داد و هوای نیک در وجود آورد و انشا الله تعالی  
خرد نبوی که از میان آن وقت بر آید و حکمت انطی و ادبی از جمله موجودات کشید  
و مکرر کرد اینها را و قوتها را نشان داد و فضیلت داد و جمیع موجودات را در آن  
که آید سبب که اینها را در عالم بدید و از این چندین هزار و شصت بدیدند که  
هیچ یک بدیدند و اینها را پس پادشاه حقیقت اوست و اولاد را بچشم نصب کرد و بدید  
حضرت او و کارکنان بعد از او و اوقات او تعالی پس تا اثبات ابرام علوی در آن  
داد

را و این از آن است که در دیگر حیوانات و با ند در شخصی این انقباض نبوده که  
فیض فضل الهی دروغ غالب تر باشد و این سبب است که احکام خوبی بر سر ایشان بود  
ست و اینها را استرید **فصل شریف صاحب احکام** بسیار است آنچه از حق تا کنون  
بود است که مزاج و روح و کواکب بیکو معلوم دارند تا قواعد مزاج دادن و فر کردن  
میان اسعد و نحس و قوی و ضعیف امتنا الیه و از علم طبیعی با خبر باشند و گفته و خبر بود تا  
الهی حیوانات بطبیعی و فرمود است و دیگر و بچندین یک میگوید احکام غلبه ظن است  
و غلبه ظن میان کائنات و یعنی باشد پس اگر کائنات را بسیار خرد یعنی حقیقت علم باشد  
نه غلبه ظن و شک نیست که منج میا را زده و زخم خورده و دشوار تواند رفت  
کردن بلکه تواند و میا خفته و در همچنین و اگر کسی گوید فرق میتوان کرد آن  
حقیقت این صفت خبر ندارد پس ثابت شد که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن  
بودند و کذب را پس نشانای حکم قطعی کردن بر چیزی چه آنکه احکام قطعی مکرر نباشند  
و خبر دیا را نهایت بود چون این مقدار است شود وقتی که بر عالم مولود حکم خود  
کردن نسبت و تقییم و بلایه و ولود و احوال میزد و ولت او را معجزه اند و مقابله شادقت  
را همچنین اما اگر حکم در امور عالم کند و احوال پادشاه و اولاد و ناحیت و شهر و  
اورا نگاه دارند که هر اولاد و شهری و قومی را مزاج یکوست چون از امر ابرام علوی  
باجستام سفلی و سدر حسی و موهومی بود و اسفند خود قبول کند و متاثر شود بدان



اگر باغی باشد چنانکه آفتاب بهر کوهها بر آید تا در کوه بخشاید لعل زده  
شود و بکوه دیگر نوزده و یک پس معلوم شد که اگر کوکب آنجا ظاهر ترست که استعد  
قوی ترست اما اهل اکام مولود را از آن نکند از آنکه بجای بادشاه چند بطالع  
افتاده بود سعادتی پیش از بخت پاسبان بود و هوای اقلیم و بلد را از آن اعتبار کنند که  
دلایلها سرمد در شهرها که مسیروان را نکند که در شهرها سرد سیم و نیک و متق  
چنانکه حاکمان نباشد که چنانکه دوم و هندی و احوال ایشان را از آن نکند از آنکه  
بودن و روشن بادشاه وقت باشند پس باید دانست که تفاوت میان اکام طالع  
سال عالم ده و ولودان بود که آن نجوم خلایق با یکدیگر در احوال عالم و این شخص  
پس هر چه حکم خواهد کرد آن اول لیل از طالع را در چنانکه کیفیت آن گفته شد و لیکن  
بریک دلیل هیچ حکم نکند تا در لیل یا پیشتر یا بعد از یک جز آنکه کوکب از سر علم و نیک  
و اعتقاد که بد و دیانت و امانت نکند که دارد در طاعت ظاهر و زلف و ظاهر و مفاد  
و یک سیرت با آن یا کند و شفقت و راستی پیش کیم و جانب حق را مقدم دارد  
یا پیشتر از اکام او راست افتد سخن در وقت خود و لایق شخص مناسب آن گوید اما اگر  
شخصی را سهم الکسب بدرجه طالع افتد یا مستحق یا سهم الغیب بود یا ناظر بر  
بد و خاصه آنجا عالم را از دلی و یا عطا در دو هفتم بود از طالع او یا سعد و نجاشی  
خاصه که عطا در آنهم یا سوم یا آن سعد ناظر بود اکام آن شخص اغلب راست بود

ک

اگر چه درین علم کم بصاعت افتاده اما آن ناد و بود چون این شرایط معلوم گشت  
بدانند که این فقیر کتاب برخی اشیا و نهاد و هر شیوه را شصت و نه **تعبیر اول** در صفات  
و منسوب با روح و کوکب **تعبیر اول** در صفات و منسوب با روح و کوکب **تعبیر اول** در صفات  
علم **تعبیر اول** در صفات و منسوب با روح و کوکب **تعبیر اول** در صفات و منسوب با روح و کوکب  
این آثار از اشیا و بوستان و ریح و عالم الهام و بانی در سید بود بسبب غایت انطه از استا  
مشفق و مریان کیم لیل و غیرین این آثار و کیم از راه فقر و شکستگی نه از روی بنداری  
بجند و م را که او و سنانا بعد از زور پیش او را باید که دارند و از حلقی اقلی و فوق حلقی  
در تمام او و الله التیق **تعبیر اول** در صفات و منسوب با روح و کوکب و انقباض و  
و ارباع عالم و اقالیم برین هفت کوهک و نمودن کیفیت هر یک و اتفاق افتادن عکس  
ملکها در هر وقت و این **تعبیر هفت** تعبیر است **تعبیر اول** در صفات و منسوب با روح  
چهارده و نه **تعبیر دوم** در طول عرض عالم و ارباع آن و احوال طالع و منسوب با روح و کوکب  
شش و نه **تعبیر سوم** در صفات و منسوب با کوکب و راس و ذنب نه و نه **تعبیر چهارم** در  
انقسام و روح بر کوکب هشت و نه **تعبیر پنجم** در صفات و منسوب با کوکب چهار و نه **تعبیر ششم** در  
مقادیر شهرها و قوتها و ضعفها و کوکب هفت و نه **تعبیر هفتم** در احوال و ارباع و ارباع  
مختلف نوزده و نه **تعبیر اول** در صفات و منسوب با ارباع و روح حاکمان و مریخ است و شرف  
آفتاب و در آن نمره و هجده و نعل و مریخ کیم و خشک و طبع آتش نهایی است و مذکور و در



و مشرق و منقلب و برك سنج سفيد و خوب صورت است و جلد هموي و ميكون  
و سبك روح و ناپا و سا و تاج و دست و تيز شهوت و ميافزند و از مرغ بادليلست  
برلود و اولد لشكر يان و مبارزان و ارباب سلاح و مرغان و فربان و اگر مخوس بود  
دليل بچو كند برزدان و دلو و او با شوق فتنه انگيزان و عبادان و طباطبا و قضا باو سلافا  
و سرهنگ و از جواهر ليلست بر سر آهن و گوشوار و تاج و سر بنده و از جابه  
دليلست بر آتش خانها و كوشكها و جابه اعالي مقام مسكرين و آهنگران و طحطا و  
كوشكها و سلاح خانها و از جواهر ليلست بر مزاج و قحط و معاشق و ياره و  
و كستاخ و دلي و تيز خشمي و كينه داري و حاضر جولي و ميافزاني و از دلي ليل  
ست بر كوشكها و بران و فخران و آنچه سم شكاره بود و سرودار و از بناها ليل  
ست بر فلفل و دارچين و زنجبيل و زلف و كباير و مانند آن و از شهرها ليلست بر باب  
و فارس و از پچا و شام و دريا طرستان و از اعضا ليلست بر سر و روي و كوشتها  
اعضا و انبارها و ليلست بر دشتك و سر و چشم و سنج باد و كلج و كوري و كنگي  
و كلج و روي و برج بهي است در زم آواز **مهر دوم** در صف و منسوب با نود برج  
نور خا و هر هست و شرف ماه و دبال و پنج و مزاج سرد و خشكست بر طبع خالصها  
ست و مونت و شبي و جنوب و ثابت و برك سفيد و روشن و تاج و دست و  
شهوت و كم فزند بود و از مردم و ليلست بر مردم برك با شوق و معرفت و از كاد و كاد

و عاقلان

و عاقلان و انبار و ارباب و خاقانان و مطربان و عفيف و چون به حال بود و ليل كند بر ارباب  
مطربان و خرد و شكاران و ايتا و مردم احق و از بناها و ليلست بر آنچه شين بود و مغز و موها  
و سبزها و آنچه نود و سدر و از جابه و ليلست بر سرها و لبها و از بناها و تيره زانها و هر جا  
كه دواب و اوند و بگوه نيزيك بود و خانها كه در روي بود و از شينها و ليلست  
بر دمشق و بصر و همدان و سوادكا و قيقم و اسكندريه و فغانه و هزاره و از خواها ليلست  
بر حق و كاكي و بكر و قهت و غفلت و نامقبول و از دواب و ليلست بر ما و ميسر و  
كوهي و از بختان و ليلست بر كوش و فاخته و بيل و از جواهر ليلست بر طوق و جابل  
و كركن بند و از اعضا و ليلست بر كركن و حلقوم و كها و عصبها كركن و از جابه  
و ليلست بر دكل و آنچه و ايتا كركن حادث شود و بهي است و ميافزاني  
**مهر سوم** در صف و منسوب با جود اربع جزا خان و عطا و دست و شرف راس و دبال  
و صفت و ذب و حفيظ و حل و از پنج و شاد و نهر و مزاج گرم و تر است بر طبع باد و بهار است  
و رنگه و روي و در و حبيب و زو و مقي و برك سفيد كه بر روي نيز و خوب صورت و  
تاج و ميافزند و در دبال و شاد و ايتا و از مردم و ليلست بر اهل ليل و فضل و حكما و خطا  
و نقاشان و ديوان و نجار و رجال و شاعر و كاهن چون به حال بود و ليل كند بر اربابان  
و شاعران و كاهن و كشتا كه در كارها و ايتا كند و از بناها و ليلست بر دشتا و عاقلان  
دار و درخت جوز و بادام و صيغها و باغچه و آنچه در رن او را خودند و انواع دار و دها و از جابه

و عاقلان



دلیست برکوهها و قارها و غنظها و بادگیرها و جایها باری کران و دیوار خانها  
و دیویشا و کتبها و جایها نغان و انشها دلیست برصم و قمر و صغیر کمالان و قمر  
و امشها و کرمان و انضها و دلیست برچرا و دی و کفتم حکایات و دریا و حکمت و بر  
حبستن و نینظامی و انجمن بایرم و انصوانات دلیست برچرا و دی و برده و مرغ  
خانک و قمر دلیست و انچه بایرم انشکرید و ان اعضا دلیست بر باد و دها و دستها  
و انکشتا و انچه دلیست بر نشانها بر روی و قمر از بادها و برج انشست و بلند  
آواز نغمه چهار در صفا و ملسو با سلطان برج سوراخا نیست و شرف مشرق و بر  
میرخ و دیال و خل و مزاج سرد و بر طبع آب و نالبتا و مونت و شرف و منقلب و شایر و رنگ  
اسر و لبتا و فرزند و نایا و سا و از مردم دلیست برک و انکه از انچه و انچه آب و شرف  
بازان و لایح و غوام و شوابه ازان و اگر به حال بعد دلیست بر جماعت و سفایان  
و قفا و انچه دلیست بر دیار آب و کیها و دودها و حرمها و انچه دلیست بر انچه  
و انشها و دلیست بر دمنه صفی و مجر و مشرق و شایر و دیال و انچه دلیست  
دلیست بر انچه از آب و دیو چون نصب و انچه این و انچه دلیست بر دیار و دی  
و مرغان و مهابی و انچه دلیست بر نبات و دناعت و کم همتی و انچه دلیست  
ست بر سینه و لبتا و شوق و دود و انچه دلیست بر کف و روی و کوی و کلی  
پلیسی و سستی اعضا و دود و دیال و انچه دلیست بر انچه و دیال و دیال و دیال

دین

دین بری گنگست و دیال و انچه دلیست بر صفا و ملسو با سلطان برج اسر و  
انچه دلیست و دیال و خل و مزاج سرد و بر طبع آب و نالبتا و مونت و شرف و منقلب و شایر و رنگ  
اسر و لبتا و فرزند و نایا و سا و از مردم دلیست برک و انکه از انچه و انچه آب و شرف  
بازان و لایح و غوام و شوابه ازان و اگر به حال بعد دلیست بر جماعت و سفایان  
و قفا و انچه دلیست بر دیار آب و کیها و دودها و حرمها و انچه دلیست بر انچه  
و انشها و دلیست بر دمنه صفی و مجر و مشرق و شایر و دیال و انچه دلیست  
دلیست بر انچه از آب و دیو چون نصب و انچه این و انچه دلیست بر دیار و دی  
و مرغان و مهابی و انچه دلیست بر نبات و دناعت و کم همتی و انچه دلیست  
ست بر سینه و لبتا و شوق و دود و انچه دلیست بر کف و روی و کوی و کلی  
پلیسی و سستی اعضا و دود و دیال و انچه دلیست بر انچه و دیال و دیال و دیال

دین



کافیه نایبان و عوانان و حکما و فضلا و اهل فضل و حکمت و قیام و چون به حال بود دلیل  
 بعد بر دیکلان و کلا لا و قسامان و باطن و باطن و در اصل و در مینا حال **از زبان** دلیل  
 است بر حسن گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن کتب و اشعار و دانستن معنی و حفظ  
 و خط و کلام و فلسفه و **از زبانها** دلیلست بر کلام و جی باشد باقی آنچه در شمع دارد  
**از جواهر** دلیلست بر درم و در بنا و جوی متقش و ملون **از جواهرات** دلیلست بر کوبه و  
 و دراج و جیشک **از جواهرات** دلیلست بر سنگها علی و در خانه ها و کتابها و اشعار  
 و محبوب و گشت زارها و زمینها از دوع و بازارها و جاهها برده و درختن **از جواهرات** دلیلست  
 بر اندلس و افریقه و اهلای ذات و کون و صنفا و جوی از شام و جوی از قاف و **از جواهرات** دلیلست  
 بر کلاه و مینا شک و جواهرات درون **از جواهرات** دلیلست بر غلته ها شک و بیان  
 و بخشن موی کلامی و کم عقلی آنچه در جویها حادث شود و برج آشتی است و بلند  
 آواز **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات**  
 و در بال و در صوبه آفتاب و جمل کرم و در طبع باد و تپاچی است و معقل و جوی و ندر که  
 در وری برنگ سفیدی که کندم کوفی زند و خوب صورت است و شیر و لیسبا و نکاح  
 و تپا شهنیت و لیسبا و ندرند و نایا و نایا و از مردم و دلیلست بر نایبان و کلام مردم حساب  
 رای و اهل فر و ادب و شریف و تپا و لطیف و خوش لحن و مطایبه کننده و طریقت  
 و باطاعت و راستی و در است و در زبان و **از جواهرات** دلیلست بر مطایبان و نایبان

از شهنشاه

دقیق

و قیادت و **از جواهرات** دلیلست بر تفکری و سخاوت و ترسندگی و امانت و راست  
 طبعی و دوستی کننده و بود و عاقل و کم صبر **از جواهرات** دلیلست بر با و کبرها و نایبها  
 و کوشها و منظرها و مایهها با نرخت و عاشقا و لیسان و کوهها با میوه و مجلس  
 خانها و **از جواهرات** دلیلست بر آنچه لذت باشد و شیر و خوش خواره و **از جواهرات** دلیلست  
 بر آنچه از وی نیست کنند و کم و کسیر و مینا بند **از جواهرات** دلیلست بر  
 روم و اطراف آن و مکه و مدینه و طاقان و کابل و کشمیر و چین و خوارزم و **از جواهرات** دلیلست  
 بر هر از دستان و چکان و ناختر و قری و کتب و خاک و **از جواهرات** دلیلست  
 بر سر و نشسته و دریناف و روم و **از جواهرات** دلیلست بر بواسیر و درمها و باد و  
 و در دگشتن روی و کرمی و دینی و برج آشتی است و بلند آواز **از جواهرات** دلیلست  
 و در **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات** **از جواهرات**  
 سر و در طبع آب و تپاچی است و ثابت است و شطاب و مونت و شیری برنگ سر  
 سر که لیسری زند و باشد که اشقر بود و کم خجای و لیستاف زند و نایا و سا و از مردم  
 و دلیلست بر اهل لشکر کشان و مبارزان و دیران و سیاهان و سرهنگا و کشی  
 داران و اکبر **از جواهرات** دلیلست بر کلام و مسامران و غریب خوانان و  
 راست شنونده و مخنثان و خادما سبید پوست و دست کاران و جواهران  
 و دران و نایا و استاد آب کشان و صیادان و خادما کرام و جاکنان و کساکه و خد



















مشرق و جنوب و هند و چین و سمرقند و بلخ و خوارزم و کرمان و فارس و عراق  
 و یمن و بلاد عرب **اما** مواضع که طول و کمترین بود در ربع بود عرض و کمترین از شرق  
 سمرقند در ربع و ربع را مغرب میگویند خوانند و در مشولیت قبله را دوی و شش  
 صدم و او جهیزها سیاهانست از پیش و نکست و کتانه دریا مغرب و زمین مصر  
 و شهرهای که آنرا مغرب باز خوانند **اما** مواضع که طول و کمترین بود در ربع بود  
 و عرض و بیشترین سمرقند بود آن ربع را مغرب شمال خوانند و او مشولیت  
 قبله را دوی و ششها و اما اندلس است در زمان و خروج و مخالفه و در جنبه که بی  
**نمودیم در دوازده سال تا قیام طالع** برج طالع عاشق و سیاه و دایم و او را طالع  
 گفته اند و تا آنکه نایب شمس نایب و سادس و از ایل او که گفته اند تا نایب خامس و تا آن  
 و سادس و تا ایل او که گفته اند تا نایب دوم و او را طالع دوازدهم و هشتم و ششم را  
 گفته اند پس چهار برج او تا نایب و چهار را ایل او تا نایب و چهار را ایل او تا نایب و چهار  
 که سادس و او را ایل او که گفته اند و آن دوم و هشتم و او را ایل او که گفته اند و آن  
 دوازدهم و ششم است و این چهار را ایل او که گفته اند که نظر طالع ندانند **نمودیم**  
**در نسبت طالع با ربع** او و مقول و مولود در ربع طالع دلیل مشرق است و در  
 مانش و دلیل شمال و در ربع سیاه و دلیل مغرب و در ربع دایم و دلیل جنوب و این  
 و در ربع طالع و عاشق و دلیل است بر آن ناحیه که میانه مشرق و شمال است از ربع

مذکور و ایل خوانند و او دلیل است بر عمر مولود و پنج صبا **اما** آن در ربع عاشق  
 با طالع و دلیل است بر آن ناحیه که میانه شمال و مغرب است و این ربع و او مشولیت  
 و ایل خوانند و او دلیل است از ربع وقت جوی **اما** از ربع غار و ربع دایم و دلیل  
 است بر آن ناحیه که میانه مغرب و جنوب است و این ربع مذکور و ایل خوانند و او  
 دلیل است بر ربع آن که شولیت **اما** از ربع رابع و ربع طالع و دلیل است بر آن  
 میانه مغرب و مشرق است و این ربع موقت و ایل خوانند و او دلیل است از ربع  
 مولود بر ربعی **اما** طالع مذکور است و تا نایب موقت و تا نایب مذکور و دایم موقت  
 و همچنین تا نایب و از ده خانه طالع اگر چه در اصل موقت است و باشد **نمودیم چهار ربع**  
**در نسبت اربع عالم** بر برج و کوکب طالع حمل و این در مشولیت و او مشولیت  
 و در اصل مشولیت و مغرب هر و حمل و در ربع مشولیت **اما** آنچه باین  
 طالع و مغرب از ربع شمال و سلطان و مشولیت **اما** آنچه باین  
 مغرب و طالع است از جانب جنوب بخدی و در ربع مشولیت و طالع و مشولیت  
 با هر یک از این کوکب و آن چهار **اما** قول متقدمین مان آنست که برج سرطان  
 و مشولیت دلیل بر ربع حمل و این و در اصل و دلیل و ربع و ربع و ربع و ربع  
 و دلیل و ربع و ربع و دلیل و ربع و ربع و ربع و ربع و ربع و ربع و ربع و ربع  
 مشولیت است و در ربع و ربع و ربع و ربع و ربع و ربع و ربع و ربع و ربع و ربع و ربع







[illegible]

والله اعلم

[illegible]







[illegible]

125

[illegible]







و مرغباد که سبب شقاوت آخرت باشد اما نه و دلیل مورد دنیاوی است  
و طلب سعادتها این علم از نادانیت و خوردن و آشامیدن و نوشیدن  
و زینت و تخراب و قتل و تباہی و مشغولیت لیل و نهار است و انانیت  
و طلب کمالها آخرت و پسندیده و حسن اخلاق و ادب و پاک راسخ و محبت  
دین و صدق و بیعت و تقوی و حبس و انجمن سعادت آخرت است اما اگر در  
محضر مستولی شوند و مملودی و بد حال شوند دلیل کبر و ظهور و شاهانها و شقا  
وتها در دنیا و آخرت و اگر بیک حال باشند مضطرب و در محضر محبت باشند  
اما بفعال نیاید اگر از محضت در محضر طاعتان بود یا سعدان یا غنیان یا ثرو  
این مضطربان مملود و نشود از مملود مگر اندکی از آن فوت بفعال نیاید یا در محضر  
فضل اند که پسندیده و نایب و اتفاق بود اما اگر در محضر مستولی شوند بر  
مملودی و بفعال نیاید دلیل کبر و مملود شدن آن که سعادتها دنیاوی آخرت  
و تاملت کنند بدان و اگر بیک حال باشند دلیل غم شدن سعادتها دنیاوی  
و آخرت باشند اگر سعدان در محضت باشند یا غنیان یا ثرو باشند  
منفعت آن سعادتها بود و بی تاملی در آن و استخراج سعادت با شقاوت در  
امور دنیاوی و آخرت اما احوال در مزاج سعور متوالی و بیای و هر در سعور  
و شقاوت از دنیاوی و آخرت هر یک را و متعلق است به هر طرف پس حکم  
او به مستولی و متعوی کند باید آن کو که بد و ناظر باشد او در محضت آن  
کو که بود به هر دو در صفات و منسوب را اسخ و زینت و زینت مزاج  
مستحق و سعور است و زیاده نکند است و او را عقده شمال و در هر چنانند  
و در سوز و خشکست مزاج و زینت است و کم کنند و او را عقده جنوب  
خوانند چون فقر و عقده راس و زینت و زینت شمال از منطقه البرج  
و چون در عقده زینت و زینت و زینت و زینت و زینت و زینت و زینت  
است که تامل کند و آن تامل و تامل و تامل که فقر و شوق و فقر و زینت و زینت  
/

[illegible]







331

[illegible]

مخرج و این اقسام چندند چه است آنچه اهل دربار از استعمال کنند البت  
و طبعی و آنرا استعمال کرده اند و او را چند و اهل صحرانند و آن چنانست که  
چنانست که هر یکی از جنس مخرج صفت کرده اند اقسام مختلف و نقل آن دو  
درجه است و اگر دو از دو درجه و آن مخرج حد و نفسان افتاده است آن  
صفت را و چون بگوید و بگوید اند و او را چند گفته اند و در هر دو درجه  
و در هر دو کواکب این صفت چنانست که هر یکی را سه صفت است  
که در آن هر قسمی ده درجه هر قسمی را یک کوی داده اند و کواکب را  
ده درجه اول را نسیب پنج است ده درجه شش را نسیب ده درجه آخر







روز داشت پس گوید و زیاده از آن با کوفه آید و تمام شود عدد او اند و از ده پیش  
و کم نکند و از آن پیش و زیاد و کم شود از آن زیاده و در هر مطلق بسبب زیاده  
و نقصان آن او را مجموع خوانند و زمان نیز خوانند اما از هفت صورتی  
و کوهی نیست کرده اند و هر یکی را یک کوهی ساعات اقل و زیاده از اقل  
و آن کوهی که زیاده از آن چنانکه در دو یکشنبه منسوب است بافتاد و ساعت  
اقل از آن زیاده است و ساعات دوم و چهار و که تحت اوست و تمام  
عطارد و او چهارم عصر او چهارم ظهر و ششم مشرق و او هفتم شمس و او هشتم  
باز آفتاب را و نهم ظهر تا و دهم عطارد و یازدهم و چهارم و از دهم ظهر  
و چهرم دوازده ساعت و دو یکشنبه و چهل تمام شود ساعت اقل از شب  
و دهم مشرق و او دهم ساعات دوم و پنج و او یازدهم ساعات اقل از شب  
و از دهم از شب و دهم ساعات دوم و دهم ساعات اقل از روز و دهم ساعات  
دوم و دهم از چهل تا و یازدهم ساعات دوم و دهم ساعات اقل از روز و دهم ساعات  
ششم و او شش چهار و دهم ساعات دوم و دهم ساعات اقل از روز و دهم ساعات  
آفتاب را و دهم ساعات دوم و دهم ساعات اقل از روز و دهم ساعات اقل از روز  
و ساعات دوازدهم از آن شب و پنج و او ساعات دوم و دهم ساعات اقل از آن  
و چهرم ساعات دوم و دهم ساعات اقل از آن ساعات دوم و دهم ساعات اقل از آن  
چون استحقاق کند و او هر یک از آن ساعات اقل از آن ساعات اقل از آن ساعات  
نخاعه اند و در طالعها ایضا اند و از آن صاحب ساعات گفتند که او در  
هر روزی کاسبی که یک کوهی او منسوب بود و ساعاتی که بصاحب او  
تعلق دارد و **مثلاً** در دو یکشنبه آفتاب منسوب است و او را با دهم  
و او چهرم آفتاب تعلق دارد و بقیه باشد و چهارم و دهم ساعات از دهم و دهم  
هفت است تا تمام هفت **شعبه** **چهارم** در **طالعها** که کوهی بعضی چهرم  
نیمه و اول و کیفیت **طالعها** و هفت کوهی و او در دوازدهم و او در

5

نظریه است و آن پنج نوع است به هشت قسم قسم اول از آنست چون دو  
کواکب در یک برج یک رعد و قنطره را بر شوی همان را شش و دم شش و نسو این  
است سم تریم این چهارم ثلثیت این پنج و هفدها است و یک ثلثیت  
و یک پنج و یک گشتایش و یک و را نسو است و هفدها است و یک ثلثیت  
این آن بود که بر توالی و در چون از طالع السبع و چهارم و پنج و آن بود  
که از آن طالع و از آن و یا زده و اتصال این را و را نسو است و ثلثیت **اتفاق آن**  
سعدین سعد است و در آن تحسین محض چنانکه گفته شد **اما** نظر عقاید  
آن است که کواکب در برج هفتم که کواکب در یک رعد و قنطره را بر شوی و در  
از عدد و هشتاد و وجه بود و است که نبره دو و فلک است این شش و برج  
این چون هر یک و خانه فصلی بود و در عقاید این نظر محض تمام و شش  
گفته اند **اما** نظر برج از برج چهارم کواکب باشد و در وجه است که در یک  
فلک است و او بر آن نظر عقاید است و او را تحسین نیم و شش گفته اند **اما** نظر  
ثلثیت از برج پنج کواکب بود و در وجه و در یک است و در وجه بود که ثلثیت و در یک  
است و در یک ثلثیت از دو برج اتفاق افتد که هر یک طبع باشند چون از محل  
باشد یا از حوس السبع این مواضع گفت او را سعد و تمام و سقی گفته اند **اما**  
نظر لیس و نسو این از برج شد که کواکب باشد و در وجه است که در یک  
و در یک است و در یک ثلثیت است او را سعد و نیم و سقی گفته اند  
**نوع دوم در انواع اتصال و انواع که کواکب اتفاق افتد و ثلث آن**  
**انواع کواکب** و در صورت اتصال بسیار نوع است و یکی از آن که  
است و بعضی واقع شود و یکا و او نه و از آن نوع است و در  
قوت مدفع لطیفه آثار و نقل انوار است که لیس اتصال السبع و  
السبع و سقی و سقی و **اما** نظر قول ثلثیت که کواکب و حفظ آن کواکب  
بود و آن خانه است یا شش یا ثلث یا جد یا در و یا صاحب آن خط اتصال  
که لیس آن صاحب خط او را قبول کند چون در خط او خود بداند او را این نظر  
باشد و داشتن صاحب و داشتن ملا و هاد و ثلث ضیان و دو کس











اور نه شصت و شش فوج از آن و هر فوج قوی ضعیف و صیقل یافته از آن  
 مبلغ فظیم تراست و هر فوجست ذاتی و قوت ذاتی است که گویند و در آن  
 خود بود و در شرف و ایدر متغیر باد و هر باد و هر وجه خود مستقیم بود و طولی  
 مشرق باشد و سطحیان مغربی و گویند و در جبر بود و گویند و در جبر  
 بود و قوت در جبر قوت و در ایدر بود و در مسیح صاعد بود و در انزال بود  
 است و ایدر است که صاحب او در شبها نزد بیشتر از حکمت و سبط او بود و قوت  
 است که از نقطه حیض و بی با وج او را باید و در آنکند و در میان است  
 که گویند و در بی روز بالا و پهن بود و گویند شقی و از آسمان باشد است  
 قسم و آنکه از قوتها در نهاده اند و هم هستند که گویند گویند که از شفا و در قوت  
 بود و قوت که در کین او بکین آفتاب و سعد و اضلای با این قدر بکند و در آن  
 و همین عطارد قوی تر باشد که نبات و در شمس باشد و این در هر فصل  
 بود گویند و است که از قوتها ذاتی گویند که لیل و نهار باطنی باشد  
 در مولود چون عقل و فهم و ادب و ادب و قیاس و کلیات و مانند آن  
 سیم در قوتها و عارضی است که بسبب طالع بد یا بدیهاست که از طالع  
 افتد و گویند و در ندی بود از او و طالع و از هر قوی که طالع است پس  
 عارضی پس سابع پس با وج و در گویند و در ندی بود قوت او از روی قدرت  
 و ندی بود و در باطل بودند چهار دانگ قوت دارد و از هر قوی که طالع  
 عارضی است و از باطن بود اگر در باطل بودند بود و دانگ قوت و در باطن  
 هر قوی تر است است با آن تا آنکه و سابع از او و از نهاده اند است و در هر  
 است که گویند و در طالع سعدان بود یا سعدان بد و باطل بودند متغیرها و در قوت  
 و بود و گویند و در قوت عارضی بود و این قوتها و در باطن سعدانها و در قوت  
 بود و در باطن و در قوت و در قوت و در قوت و در قوت و در قوت و در قوت  
 که گویند و در قوت ذاتی بود و در عارضی است که طالع عمل بود و در قوت  
 که طالع شرف است و عارضی است از طالع قیاس و دیگرها همین باشند

۱۵۲

شرح چهارم در وصفها کواکب چنانکه فوقه کواکب در صحنه باده غفها  
 نریخا باده آینه در حساب آورده اند چاه و بزم نوع گفته اند آنچه از  
 ضلع ظاهر است بعد نوع است و آن چنانست که کواکب در وبال خود  
 با صوبه یا با جرم یا تحت الشعاع و هر دو بود و حضرت و با کسوف  
 باشند یا در عقده و ذنب و بود و هر دو بطریق تحت و آن از نورده و در  
 صیر نیست تا سه درجه عقرب تا اتم خط الشیرا و حسی البدر یا کواکب در عقده  
 ذنب بود یا ناقص و سیاهانند و اما فلک خود یعنی از نقطه او یا در و  
 فلک مذکور در بعضی از و اما در طالع بخانه این اشیاء بود یعنی در  
 خانه او ساقط باد و یا با صوبه کوی بود خاصه که آن کواکب در خانه  
 یا صد خاصه منظرها و یا در زوایا در خطی اندک بطلان او باشند  
 یا در خطی مخصوصان بود یا بعضان نده و ناظر بودند خاصه منظرها و اما  
 اگر کواکب در زوایا و طالع افتاده بود و آن موضع و یا با صوبه او باشد  
 این منفعت او زیاده از خیرت عادی باشد و نیز در تقرب  
 کواکب و صوبه و آن هر کواکب که بشن از انقباض را می او را شش می کنند  
 و چون بعد از انقباض و شود او را مغربی خراشد و حق تقرب و تقرب فلک  
 علوی شخصیت درجه است یعنی از انقباض انسان بلکه در انقباض  
 ایشان از سطح انقباض باشند و چون شخصیت درجه بود یا تا انقباض انقباض  
 رسید در حق تقرب آید و چون از این حلقه در مشرق باشند و در مغرب  
 اصاحو تقرب و تقرب درجه چهارم و در صوبه است و در تقرب و تقرب  
 نیست و یک درجه بیشتر گفته اند و در هر دو درجه شش و در  
 کواکب مستوی بر صوفه طالع و دانستن کواکب حسی و مستوی مستوی آن  
 کواکب باشند و در حق از و از در خانه طالع که در خط خود بود از آن  
 ایم یا ناقص بود و در خط مطلوب و اگر هر دو از باب حسی بود و در خط مطلوب بود  
 یا ناظر باشند زیاد ترین نیشها و منفعت بود و استیلا و دیگر از انقباض



کنند و اگر چهار باشد باید باشند از آنکه شهادت زبانت نور مقدم دارد  
 اما اگر پنج کوکب از آنکه خط و در آن خانه بنویسند یا تا آنکه باشد آن مرد  
 مستولی نباشند و اگر کوکبی غریب در آن خانه باشد بود و مستولی باشد  
 و بود و دلیل آن بر ج خواندن اگر چه در آن خانه ضعیف و نامستولی باشد و اگر  
 کوکب غریب هم نباشد در وی زهر از وی ساقط بود آن بر ج بدین بود  
 و بر جان آن صاحب احکام را اختیار بر مستولی باشد و هر چه از آن ملک  
 رضا صاحب بیت خاطر که ساقط بود آن مثال آن کوکب غریب و در  
 باشد که مستولی بود آنست که اگر شخصی در خانه شخصی دیگر بود حکم او را  
 بود بر ملک و در آن خانه نادر وی باشد و اگر خانه باشد بدان باشد که  
 خانه شخصی را عاقبت کند اما مثال آن کوکب بود که در صورت طالع را  
 باشد بنویسند و از آن در ج خواندن آن بود که صاحب طالع و طالع  
 با صاحب شرف طالع در طالع بود با ارباب خطوط دیگر با صاحب طالع  
 در طالع بود با صاحب شرف طالع در ج بود یا صاحب طالع در ج  
 با صاحب شرف او در آن خانه و همچنین در خانه صاحب طالع یا صاحب  
 اگر کوکبی قوتها و ذلت در آن طالع ساقط بود از آنکه باشد اما  
 باشد که چند کوکب ساقط بود یا بر آنست قوی تر باشد از آنکه در آن  
 شرف او کند برین مدد احکام طالع بر صبر باشد از آنکه بر مستولی  
 بعد از آن و صاحب طالع اگر چه ساقط بود بعد از آن کوکب غریب که طالع  
 باشد اما مستولی آن کوکب بود که در وقت قرآن بد و در وقت  
 قرآن یا با وج خود نوز کن بود یا بر وی او در شرف باشد از آن کوکب  
 دیگر بود یا کوکب در طالع افتاده باشد او مستولی بود یا اگر بعد از  
 شرف او تا آنکه طالع افتاده باشد و مدد احکام در قرآن و کوکب مستولی  
 باشد و کوکب مستولی بر ج قرآن شد و مستولی در آن است از آن  
 طالع و شرف او تا آنکه احکام است استخراج کوکب است و آن

صاحب خط و در ج  
 و صاحب مستولی

جستار

صدا نیست که بعضی کوکب علت است و بعضی علت تری و همچنین  
 و ضعیف و سعادته و شقاوت و امتثال این لیس چون دو باشد یا بیشتر از  
 جمع آید و طالع را جانی و بدو واجب بود که استخراج دهند تا از آن  
 برای معلوم شود که از هر نیست و از آن هر باشد و این را مثال  
 آنست که اگر در آن سیرا شکب تصویر خن تاب میا سرزد و یکی و یکی  
 و طری است از آن صاحب طالع که در ج خواندن مستولی بود و طالع را  
 مزاج مایل بود که او غالب تر بوده باشد از هر چنان مثال این از کوکب است که  
 مو بودی را در ج طالع اتفاق افتد و شتری و مرغ و زهر و دلیل بر ج صاحب  
 و برش و وی و سرزد و شکست و شتری و شکست است که بر شری و شکست  
 و گناه و وی است و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست  
 و روشن و لطیف طبع و معاشرت و جوی صوف و سر و شرف و ج  
 و مرغ و دلیل بر ج است و شکست و شکست و شکست و شکست  
 واجب کند که با مزاج این چهار دلیل که در ج بود و مرغ و شکست  
 بود که بکنم کوکب در ج و ج و شکست و شکست و شکست و شکست  
 با کبر باشد و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست  
 و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست  
 باشد و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست  
 مزاج هر کدام کوکب که باشد مدلول از ظاهر هر که باشد از این کوکب  
 کدام که شهادت باشد و در آن ظاهر بود و اگر دو باشد قوی باشد از  
 قوت یکدیگر میا برین و هر کدام که ضعیف بود و قوی تر و قوی تر  
 و همان تر اما اگر مدوی یک کوکب بود مزاج کوکب با بر ج میا برین و اگر  
 کوکب برین در خانه مال اتفاق افتد چون مشروبات هر یکی از نباتات و جوی  
 و مشروبات خود بر ج و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست  
 کند و نباتی جوی و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست و شکست



نیست و دلیل حقیت است و در هر حال بگوئیم نسبت است که اگر چه در وقت  
 بود چون خاتون بوده طریب با حوت صورت و در سایر جزئیات که با او  
 بود چون ملک زاده بود و ملک جزو او طریب میگردد و اگر عطار را که با  
 بود چون ندی بود و کلبی با مدای و اگر ملک آنجا بود چون در وقت مرید  
 گفتند و بود و در خصوصیت افتاده پس ازین اشیاء معلوم شود که در  
 باشد و در سایر طریب ملک زاده آن ناحیت را در هر دو با هم مایل  
 بود و در دست جهت آنکه هر دو درین موضع قبول اند چون عطار در  
 صاحب دوم و پنجم است از توفیق و تامل و تفکر و فیض و نور و قبول  
 و خیر انبیا را می بیند پس چون در صاحب و در از هم و هم است و چون  
 و قبول ایشان است فتنه و شریک و از آن خود در وقت می باشد  
 و هر دو او را قصد میکنند اما اگر قناب ساخط بود از ایشان از ایشان  
 باید خائف باشد و اگر ایشان بود با ناظر بنظر مودت انبیا  
 امن باشند و از ایشان خوششود و اگر شستی از ایشان ساخط بود  
 از قاضی و محاسب دریم باشند و اگر ایشان بود با ناظر بنظر مودت از  
 محاسب و مضمی امن بود و اگر نظر خداوت بود شایسته شود و محاسب  
 کم طریب باشد اما اگر نظر ایشان بود سرور و ستان بود با ایشان  
 و اگر نظر بود بنظر مودت رعایت حال ایشان کنند و اگر بعد اوت نکرد  
 قصد با ایشان درم ایشان کنند مثال شمشیر دیگر است که اگر کسی  
 در عقیق بود و در هر تا او چون خنجر بود و زبانه بدست اسیر با زنی  
 بالشکری و اگر عطار با ایشان بود چون دوستی بود آن مرد و او را خنجر  
 آن خنجر را و اگر کسی را که او را می بود که در آن میان محمود و  
 بود پس سبب زیرا که خنجر در هر است که او چون خنجر است  
 و سبب قوت و قبول است که او چون اسیر است عطار در چون

عجل

صاحب خانه بازده است عقیق را در دستدار است و چون عطار در  
 صاحب خانه و از آنکه در هر است عطار در هر را در دستدار است و چون عطار در  
 صاحب خانه عقیق است با نفس صفا است و درین خانه چون در  
 صاحب است که عقیق است و کواکب دیگر با همین نسبت نگاه دارد و در  
 هر سحر عتال کشیده اینست شریک استراج کواکب بیرون طالع تذکر  
 واجب دارند از سحر و هنر و غنای تمام تا نایب و حاصل آید و بنشیند احکام  
 راست بود و اگر حکم بر غنای است و در امرالاعمال با نواع مختلف  
 مژده و در **مجموع اول در طبقات اصول احکام** علوم احکام نجوم دانستن  
 جبر و سحر است پس هر جا که غنای غلبه کنند با ناظر بودند دلیل در  
 با آنجا که بود و از آنجا در طالع و مضامین و در افتادن و فتنه و فتنه  
 آمدن و دشواری و در امور و هر جا که سعدان غلبه کنند با ناظر شوند  
 دلیل بود بر آنجا که و اصد ها با آنجا در جبر و فتنه سعدان  
 دلیل سعاده اند و غنای دلیل شفا ده **مجموع دوم** **تفسیر و تفسیر دلیل**  
 مدستی بود و راحت و آسانی و بر آنجا که کارها و مقابله و تزیین دلیل و شرف  
 بود و در دشواری و در امور و نظرها قبول دلیل نام شدن کارها و  
 در خوشی و در از او تا در نظرها و در ناظر قبول دلیل نام شدن کارها  
 با آنکه خاصه از نایل بودند با عتال **مجموع سوم** **نظرها و عتال کواکب**  
 سعد با خرد بود و در نظرها و مودت کواکب محسن و انفع بنو در هر  
**چهارم** **دلیل نام** اگر با همدیگر ناظر باشند بنظرها و مودت دلیل  
 و تمام شدن مضمی آن امر و در عتال او بود و در حسن و اگر نظر عتال  
 کردند دلیل نام شدن یعنی بود و آن امر پس مضمی و در شرفی **مجموع پنجم**  
**سعد و شرف** بود چنانکه راجع باشد با محضت با در عتال با بود و در و مان  
 از سبب این سعاده و از آنجا که سعدان که سعد معتدل است و محضت که در توان  
 بود و سعد نام معتدل است و شرف که در و سبب با سعد و اگر محضت می بود  
 چنانکه در خانه با شرف با حطرط خود بود و سبب فتنه و در یک خود







دلیل پادشاه اند و نیز و زهره و دلیل ازواج و زین و بروج حمل و میزان که در  
 خاموش و به موافقت کنند موافقت بحال برسانند و آن دلیل ظهور و مدلول  
 بود و تا می آن وقت که او غایت و نهایت بود مثال مولودی که طالع  
 او غریب قتل باشد عاقل و بود پس حیثیات و اسد که دلیل پادشاه اند  
 از قیاس و دلیل پادشاه اند پس دلیل خاقان و نام موافقت کرده باشند  
 و اگر آفتاب درین خانه بود دلیل سلطنت و سروری کند و طولی باشد  
 و قضا اما خانه حشمه غریب خود است و بجزه صاحب اینجا بود دلیل  
 و نام موافقت کردند و اگر زهره اینجا بود دلیل سلطنت و سروری  
 اند و آن و سلطنت و قیاس بروج و کوکب دیگر همین است **نور محمد و دیگر**  
**های کوکب** ازهای کوکب علوی عظیم تر است و مدت و مدتی خاصه  
 در بروج ملویان و انوار طالعها و آن کوکب سفلی حقیر تر است و مدت  
 او قصور تر خاصه در بروج سفلیات و بروج منقلب و دلیل و انوار طالعها  
 اما گفته اند که آن کوکب سفلی در وقت طلوع هر شنبه که فلک ایشان در  
 عالم نزدیک تر است و آنهای کوکب علوی طالع از امتزاج پیدا شد  
 که فلک ایشان دور تر است اما آنچه در مدت روزگار بجز مدت نیست  
 است که هر حال کوکب بلیغ و امتزاج از می کند و آنچه در غیر آن نیست  
 دود و حادث میشود و در غیر آن بود و آنچه در غیر آن نیست و در آن  
 قدر بکثر و بیشتر می شود و در وقت منقطع می شود و در وقت نیست که در  
 حادث می باشد از امتزاج می قتل و حادث میشود آنچه از امتزاج و وقوع  
 می باشد و انوار طالع علوی در کسایه او می باشد که در آن کوکب  
 قیاس کنند در جودش و آن پس میکنند و همان بخوبی قتل و غرض نیست  
 و اگر کسی آن قولی قبول کند که هر چه بگوید باور ندارد اما می شنید  
 او بروج پس احوال و ظاهر میشود و آن جهت که و پیش می رود

افکار

افکار را اما چون آن کوکب علوی را مدت مدتی است و آنرا ایشان و احوال  
 و وقوع می بینند گفته اند که آنرا ایشان بعد از امتزاج باشند و چون آنرا  
 اند که مدت است که در آنرا ایشان قتل از امتزاج شود و حقیقت آنست  
 که گفته شد هر حال کوکب از امتزاج ایشان متوقع است بلیغ از  
 امتزاج می بیند و مدت آنها در آن امتزاج می بیند اما آنرا می بیند و آن وقت  
 و بعد از آن مدت آنها قدر قوت آن امتزاج و بلیغ و قرآن در مسئله هوا  
 در قرآن محسین و در سلطان و قرآنات دیگر از سعدین و محسین و در  
 بروج دیگر و چندین انواع مختلف که افتاده باشند مدت آنها در هر آن بود  
 است که آنرا همان ایشان از پیش دیده شد و از پس نیز چیزی دیده شد  
 اینست حقیقت که از استیادان و آنرا سید است و در مدت و غیره افراد  
**نور محمد و دیگر** ازهای کوکب که در وقت طلوع هر شنبه که فلک ایشان در  
 در هوا دیده اند حقیقت نفع باشند و آنرا قیاس بروج هر شنبه و در وقت  
 از آن کوکب گویند و هر یکی از آنها حظه نالی است مناصب صوره او چنانکه  
 اول و آنرا که خوانند دوم و آنرا که سیم و آنرا که چهارم و آنرا که پنجم و آنرا که  
 ششم و آنرا که هفتم و آنرا که ثامن و آنرا که نهم و آنرا که دهم و آنرا که  
 یازدهم و آنرا که یازدهم و آنرا که سیزدهم و آنرا که چهاردهم و آنرا که پانزدهم و آنرا که  
 و آنرا که شصت و آنرا که شصت و آنرا که شصت و آنرا که شصت و آنرا که شصت  
 این آن بود که چون می کشند از استیادان ناحیه یا شهر و مستوی  
 شود زمین و خشک کرد اند و آنرا در آن زمین کم شود و آنرا در آن  
 خیزد و غلظت باشد و چون فلک ایشان رسد بفرقه و در قوی می شود ظاهر شود  
 از آنجا که گفته شد و در کشت و در زرع نقصان افتد و لا بد خط و پدید آید و در  
 غذاها و تفاوت شود و در اینها حادث کرد و چون هوا بد شود شده باشد  
 و باید اند که و اما استیلا و مریخ خوت غنی و خلاف غالب شود و در  
 مایل متعین بافعال بد چون حیانت و بد اعتقادی و در زدی دشمنی و کشتن







و اعتبار کرد و اندک خاصه اهل هند و برین قدر ختم کردیم تره و دوم در شرح  
 قرآنات نقل شده است که احکام این قرآنات خطی است از او و در  
 ترین قرآنات قرآن متشعب و در حد است قرآن این و کواکب از چهار ربع  
 بود اعظم و اکبر و اوسط و سحر اما قرآن اعظم آنست که نخست قرآن کند  
 و در اول جمله بعد از آن بند و چهل هفت قرآن دیگر کنند و در وقت دو  
 هزار و نهصد و چهل سال بنحوی در چهار مثلثه بسیر و در هر هفتی چهل و نه  
 قرآن و ماه بود که بیشتر که است بسبب کثرت راهای بسیر و هر مثلثه دو هزار و نه  
 قرآن کرده باشند و در بعضی سیزده قرن این قرآن تمام شود و اول جمله باز  
 رسد و تفصیل آنست که چون در اول جمله نخست دو هزار قرآن کنند  
 قرآن دوم و در هر دو قرن از آن جمله از هر قرآنی دو هزار و در هر دو قرن بیشتر  
 افتد پس قرآن سیم و در پنج و در هر اسد بود و قرآن چهارم در هفت و در هر  
 جمله در صد و چهل و پنج تا در یک مثلثه آنست که دو هزار و نه قرآن تمام شود و در  
 دو سبب و چهل و پنج سال بقریب و از قرآن در قرآنی مدت نیست سال  
 باشد بقریب قرآن سیم و در هر دو قرن و در مثلثه خاکی نقل کنند و آن از اول نور باشد  
 پس آن قرآن اول را در مثلثه خاکی قرآن اوسط خوانند و در سن مثلثه  
 نیز دو هزار و نه قرآن کنند و با شد که بسبب کثرت سیر و قرآن کنند و مثلثه  
 بادی نقل کنند و قرآن اول را نیز در سن مثل قرآن اوسط خوانند و همچنین  
 دو هزار و نه با سیر و قرآن کنند و در مثلثه بادی و مثلثه یکی نقل کنند و قرآن  
 اول را هم در سن مثلثه قرآن اوسط خوانند پس در هر چهار مثلثه و با  
 کرده باشند مبلغ چهل و نه قرآن بود و در مدت یکصد و هشتاد سال  
 شصتی آن ابتدا اول اسد کنند پس آن قرآن را قرآن اگر خوانند که اول  
 قرآن است و در مثلثه آنست و یکبار چهار ربع قطع کرده اند و آن وقت تا آخر است  
 است و از مثلثه آنست که در آن زمان قرآن دوم در هر دو قرن و نیم عمل آمده و سیم  
 در پنج و در هر قرآن و چهارم در هفت و در هر دو قرن و نیم اسد بهمان قیاس و دو هزار و نه

بسم الله

با سیر و قرآن کند و با سیر اول سبب شد که در بعضی هر چهار و شصت قرآن  
 کنند تا باقی قرآن رسد و در هر یک چهل و نه قرآن دیگر کرده باشند و از اول قرآن  
 ابتدا کنند که آن قرآن که با شد و بهمان ترتیب قرآنی کنند تا در هر چهار و شصت  
 قرآن تمام کنند و با سیر اول جمله و در آن مدت که گفتیم پس قرآن اول جمله  
 هم قرآن اعظم است چون تا آخر از مثلثه آنست که در یک سبب و چهل و نه  
 نقل قرآن است و در اول مثلثه اوسط است و چون یک قرآن است از  
 دو هزار و نه قرآن صغیر است پس دو هزار یک قرآن اعظم سه قرآن که است و دو  
 هزار و نه قرآن اوسط از مبلغ صد و چهل هفت قرآن اصغر و باقی هر یک است  
 اوسط است اما آنچه از قرآن که واقع شود و آن اقوی می گویند و در هر  
 ایشان پیش و یک این باشند اما وقت باشد که سه چهار ربع را شش که  
 و در یکی بودند از اجتماع خوانند و یکی هست که هر هفت جمع آیند اما در  
 یک دو ربع محبت و دو بود و اگر باشد در وقت قرآن اعظم بود و با شش  
 کوکب و در هر دو ربع و شش و شش و در هر دو ربع و شش و در هر دو ربع و شش  
 یکبار سه چهار ربع و یکبار دو ربع و یکبار یک ربع و در هر یک و در هر یک و در هر یک  
 اجتماع بود و در هر ربع شش که در هر ربع شش با و کرده اند از آنکه حکم  
 با در هر دو ربع و در هر ربع شش حکم ایشان را پس اگر این اتفاق بود  
 تحویل دوری شد با فضی از شش نیم باشد اگر یک ربع و اقل آن ربع افتد که  
 اجتماع کوکب بود با شش می شود که تمام در حکم آورد و قیاس آنست که چنانچه  
 در آن وقت از یک سبب بر طالع میزان که است در هر دو ربع و در هر ربع و در  
 و در طالع میزان است که چنان است از روی تجربه و قیاس و از آن جهت که آن اجتماع  
 هر سه آن در تا ثوابی چهار قرآن از قرآن اعظم آنست که طوفان حادث شود

این کتاب در هر دو ربع و در هر ربع شش که در هر ربع شش با و کرده اند از آنکه حکم  
 با در هر دو ربع و در هر ربع شش حکم ایشان را پس اگر این اتفاق بود  
 تحویل دوری شد با فضی از شش نیم باشد اگر یک ربع و اقل آن ربع افتد که  
 اجتماع کوکب بود با شش می شود که تمام در حکم آورد و قیاس آنست که چنانچه  
 در آن وقت از یک سبب بر طالع میزان که است در هر دو ربع و در هر ربع و در  
 و در طالع میزان است که چنان است از روی تجربه و قیاس و از آن جهت که آن اجتماع  
 هر سه آن در تا ثوابی چهار قرآن از قرآن اعظم آنست که طوفان حادث شود











در قرآن کلام در فضیلت حضرت خدیجه

و چهار بهای از انواع مرغ و سبع علامان و عقاقیر و در این **قرآن مشرقی در فصل**  
دلیل کند بر یک شدن خداوندان ضیاع و عقار و قوت حال مشایخ و  
مسافر خانها **قدیم** و فراموشی طعام و نیست حق زداست و هارت  
و بودن السقال دولت و اخلاق و زلمه و بودن از صفت و توسط با  
رنگها و ضاد بعضی نباتات و اختلاف هوا و سردی و وقت و بهاری  
در آن کش و این تاثیرات میان مشرق و جنوب باشد **قرآن مشرقی در فصل**  
دلیل کند بر یکدلی احوال امر و لشکریان و خواستن قتل و قوت کردن  
فرمانها و این احوال و این و راه داران و خایان و بهار بهای بلد  
و قطع اعضا و قتلها و حرب و عداوت و موت اکابر و شدت و رخس  
در مردم و نقصان بادها و ضاد استخوان و سردی و هوا و حیوانات  
زلمه و حسیف باشد و بدنامان و مورد غم و بسیاری از صفت و فصل  
همه بکر و اغلب این تاثیر و در آنست که در زمین و در **قرآن مشرقی در فصل**  
دلیل کند بر یک زمان و سختی و آید و خوارمان و بهاری و درین طبقه و ضا  
و جمع حمل و ناسانگاری و زمان با مودان و نیست مشایخ بطرب و کمال و نیست  
و ضاد نباتات و میوه و عمارت و تفاوت و ضا و سردی و وقت و نادر  
و یکی از این و از این برده و عطرها و این تاثیر و در آنست که در زمین و در **قرآن مشرقی در فصل**  
با چنان **قرآن عطار در فصل** دلیل کند بر یک و خاطر و بودن و در این قلم  
و مال و بخار و یکدن و عطران و امیاد و صفت و ضاد و در این قلم  
در نوع و نیست و بودن سبع ضیاع و عقار و بدی احوال و ناسانگاری  
باز و هوا و خواست و ضاد کشت و زرع و تفاوت و ضا و سردی و باد  
و وقت و بهار و بهای از انواع مرغ و سبع و موتهای نگاه **قرآن مشرقی در فصل**

کتاب

گوئیم باطل در مثلثه. هوائی قرآن رحل و مشرقی دلیل کند بر قوت حالی اریان  
 در حق بخان مدین و مذهب و در برج دل بخت و عاقله بود و معلوم و دقیق  
 و خفا و اگر در برج خون بود عاقله و بلاغت نجوم فاش کرد و خروج از کیمیا بود و قمر  
 و فضیلت بسیار شود و دیاهها چهل و چهارها افند و استیلا و اگر در برج میزان  
 بود یکی بود بخت ملوک و بستی و خواندن شعر و قضا بسیار شود و مرتب مردم  
 باشند و بارند گیاهان تازه بود و بار شاهان عادل بدین آید و عادل نهایی قدیم  
 و حق بدو در افسان ایشان در مغرب بود قرآن قرین و رحل دلیل کند بر قوت و  
 عرب و ارجیف و بدگشتی هوا و دیاهها خونی و افان و عدا و قضا خطا شدن  
 معالجهها و احکام نجوم و خون بیت و ظاهر و س در مردم و به جلایق و ضرب و  
 دو معارف و زکات و حشکی سال و خوشی انشیما و هوا و در حق بارها بد و ضاد  
 انشیما و خونی خانها و ضاد حال مردن و بد کاران و سبب مردم و کارایی و  
 سرآمد و وقت و تفاوت و دیاهها کسادی و اذرها و قوت تاثیر و زمین مغرب بود  
 و اقلیم سلام قرآن و رحل و دلیل کند بر بخت زمان و خادمان و افسون کردن  
 و ناسازگاری زنان با مردان و ضناد حال طرادان و بر آوران و در آوران اهای  
 بسیار و در وقت و بارند گیاه و سرما و شویای وضع جل و فاش گشتن اموت  
 و ارجان و ضناد و اهل طب و برده و عشق آوردن و مسامح و مردان و نکاحها  
**قرین** مقدار و رحل دلیل کند بر دیاهها بر زبان و عیال و اها و اهل فضل و مویها  
 ناخما و شدت و راهل و یوان و مستقران و عاقله و عاقله و عاقله و عاقله  
 و لودن و ارجیف و کواهی و دوع و کسادی و بارها و کلک خاطر و آندن و کاردان  
 و ضناد و نباتات و استیلا و درون سرما و بادها و بارند گیاه و در وقت و مسامح  
 مردم معلوم و دقیق و در وقت و احکام **شمس چهارم** و در قرآن که کاسه و رحل  
 در مثلثه آبی قرآن **شمس** و رحل دلیل کند بر وقت مردم و زمان و سبب و قوت  
 و دولت مردم و عوام و درون و ضلالت کردن و قوتی با اصول و بز و زکات و جز و بسط  
 آنها و تفاوت و خفا و ضناد و مسامحان و دیاهها و گشتیها و درون سرما و باریدن











[illegible]

۱۲۳

[illegible]

1999







سید

علاقہ

[illegible]







[illegible]

مفتی

[illegible]



















[illegible]







خورد و اگر در خانه ساقط بود از وقت و درآمد و خرج اندر قیاس همین است  
و اگر خارج بینی باشد حکم فرجه بینی باشد **نهم** **صاحب** اگر صاحب طالع و تالعه  
بود قوت حال مردم باشد و اگر در اوج بود و مقبول بود و این شهر  
باید بگوینی باشد و اگر نام قبول بودی و یا باشد و اگر در حق مردم  
بگویند از خندان و اگر در عاقل بود و طلب سخت باشد و اگر کار باشند و  
جست جاه جهت و اگر در چشم بود و خایف باشند و بکنجه باشند و اگر در  
نشم بود و بیماریها حادث شوند و قیاس خاندان و بگوینی باشد **نهم**  
**اگر صاحب** دوم در عاقل بود یا عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
باز که بود و در خانهای سعدان بود یا مسعود باشد بلطف از وقت  
خواهد و اگر در خانهای محسان بود یا کوب شخص باشد نصف  
استانند و مال و معاش ایشان بزیان روند **نهم** **صاحب** اگر صاحب  
نفس و صاحب طالع بودند و بنظر موت مردم سفر کنند برضا و کفر  
و اگر بنظر عذرت و در سفرهای ضروری افتد تا اگر صاحب طالع و عاقل  
نمیشوند بنظر موت مردم مایل بشود و سفر و اگر بنظر عذرت بود و عاقل  
اما اگر آن کوب رحل بود از شدت و عذاب و تنگی بروند و اگر بترج بود از لشکرها  
و خواست و در زدی و نا امنی بگردند و اگر کواکب سعدان باشند سفرهای  
با راحت بعد و باین رفیع و مقامها عیش و در دنیا عاقل که نظر بر سعد بود  
و همچنین اگر صاحب صاحب خجسته بودند مردم طلب فرزند دارند و اگر نظر بر  
بود فرزند آن تنگ زایند و بزیند و اگر صاحب خجسته صاحب طالع بودند و عاقل  
همان باشد و اگر از او تا و بزند و لیل بسیاری قوال و تناسل بود و عاقل که  
کواکب شکوهال باشد و در جوج بسیار و فرزند و اگر بر صورت این بود حکم بر ضد  
نشینند و حکم طوب و لباس و احبار و همین بود **نهم** **صاحب** **صاحب**

و دیگر

دلیل بسیار می مردم بود و اگر آن خانه بخرید باشد یا باشد و باشد و در سایر بلاد  
از تمام کواکب محسوس باشند و کسب که شریف و عاقل و روم و در صورت طالع تنگی  
حاکم باشد و عاقل و در اوقات و در دنیا باشند یا در آن طالع بدین شهر  
**نهم** **اگر صاحب** تا من محقق بود یا در نظر محسان افتاده باشد و در عاقل و عاقل  
که صاحب سادس ناظر بودند و در نظر اوست و صاحب طالع و عاقل و در عاقل  
بودند هر کس که صاحب تا من محقق بود یا در صورت این کواکب صاحب  
تنگی محقق بود و در میانها متفرقه و در اوقات و در نظر محسوس و عاقل  
بود و تنگها و سایر عاقل و عاقل و در نظر محسوس اما اگر عاقل باشد  
خانه زهر بود بیشتر که زبان بود و حیوانات و اگر خانه عاقل بود و عاقل  
بود و در عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
در سر و رماغ و الحراف او باشند و در کوسه ان و اگر بود باشند و عاقل و عاقل  
کلی باشند و طالع او در کواکب و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
و باقی بر وجه و همین قیاس است **نهم** و در صورت طالع و عاقل که عاقل و عاقل  
و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
کواکب تنگی حال بعد احوال عالم یا عاقل و ان سال عمر و عاقل و عاقل و عاقل  
دوستی و مالی بسیاری کسب عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
سفرها و عاقل و اگر کواکب عاقل بود و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
بیکو و در اوقات اصن و انام عالم عظیم شود انان و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
شود و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل  
نهم و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل و عاقل



























رسد و ساجده و صاحب دور سعد با مسعود نوید لیل با آنها بود و یکی  
نصایح و عقاید و بسیاری از تفکرات و قوت کار داشت و غایت آموختگی  
بود و مسعود کی خلافت در او طمان و اگر لایق به حال بودند و در جاهای و ضرب  
کنند با قیاد با اذن و غلبه با بدی آنکه و حال از تفکرات و کثرت و ذریع بود  
بود قیاس در مازده هیچ همین است و ساجده و صاحب دور و جوی و جوی  
بود و طبع معلوم شد است و او را طبعها انکلام مناسب آن بود و طبعها بد  
و رسیده بود چنانکه در عاقلی با بری و جوامع نمود و بعد از سال سیزدهم در آنها بود  
اصل رسد اما در آن وقت آنها را بر جوامع و کواکب این اصل نگاه دارنده که این  
برج آنها در وقت قرآن قوی بود و مانند با ضعیف و صاحب و جوی و جوی و جوی  
سال یکصد و شصت چنان است اخلاص آن پس اگر در وقت قرآن بری و جوی و جوی  
باشد چون وقت بد رسد از ظاهر شود و اگر مسعود رسد باشد چنان است  
خود ظاهر کند مناسب طبیعت خود اما اگر مسعود رسد باشد چنان است  
نخس ضیاء افند در مسویات و از مردم و اجناس و اگر رسد رسد باشد و در وقت  
وقت بر مسعود بود و در وقت مدلولات و بحال رسد و اگر بری و جوی و جوی  
و در وقت بر مسعود بود احوالات مسویات او بد بود و اگر در وقت رسد  
باشد مسویات او بهتر شود و قوت کرد و حکم کواکب همین باشد اما اگر در  
هر سال که برج آنها مسعود بود و ساجده دلیل سعاده احوال طایق بود و  
و فراخی و تیزی با اذهان و در وقت بازگانی ها بود اما اگر در برج آنها کواکب  
بود نخس ضیاء احوال مسویات او بود و طبیعت آن کواکب از مردم و اجناس و اجناس  
حواله همین و اگر کواکب مسعود بود و در وقت مدلولات آن برج بود و آن کواکب و یکی  
حال طایق و هوای و نقرهای سعد و نخس کواکب از مردم و جوی و جوی و جوی  
افزاده بود و یکواکب آنها را کنند و در وقت غمر مسیم اگر برج آنها طایق  
کند با طالع یا در شاه یا با آنها طالع یا با آنها طالع یا با آنها طالع یا با آنها طالع

باب طالع

باب طالع بخوبی او دلیل قوت حال یا در شاه بود و از رفی ممالک و خزان  
و اگر در لیل سعد بود و وجه احسن باشد و نظر بر عدل کند و انصاف و  
اگر نخس بود و جو و طبع کند و مکتوب و رسد غمر جوامع اگر در مسعود  
با طالع قرآن با بری که در وی بود و وقت قرآن سعدی رسد باشد چنان است  
کلی با کسوف اتفاق افتد و در وقت یا آن موضع طالع کسوفات اعیان  
یا در آن خانه قرآن نخس شود و یا از و نخس یکسان رسد بدی احوال  
یا در شاه بود و دخل و نمان و دخل و نمان دولت و خوف و کبر و جاه  
خلافی و اگر این احوال در و از قرآن واقع شود یا در شاه و لکبت رسد  
و ضیاء کار بود و تغییر احوال صاحب دولت و نمان و نمان با شد غمر  
در هر برج که سعدی رسد باشد و در وقت قرآن یا نظر سعدی جوی  
انها بدان برج رسد سعاده بدی یا بدان جوامع آن سعد و اگر نخس رسد  
مشقاوه و رسد از جوامع آن نخس و حکم احوال یا در شاه از آن برج همین بود اما  
در برج که یکی از دو رسد رسد باشد و وقت قرآن خاصه نیز غمر حوق آنها  
بدان برج رسد و یا در قوت حال یا در شاه بود و نمان یا در شاه و نمان  
و خواجگان خاصه که آن برج موافق او و طالع یا در شاه بود و حکم سهم الساره  
همین است و اگر سهم الغیب بودند بری ها کنند و کار ممالک و سعاده او  
دلیل بر جاه و سبک باشد و نخس است و دلیل را بهاء بد بود و طبع  
منصبه مشی در احکام خصوصیات و کسوفات و کسوفات غمر اول در کواکب  
کلی کسوف از برای طبیعت در احوال عام خاصه امر که وسط آنها بود و کسوف  
نمان خود و در وقت رسد با طبع و ساجده طایق و کاس و حکم و مقرآن یا در شاه  
و نمان و نمان و جوامع آن رسد و در وقت غمر مسیم اگر برج آنها طایق  
خصوصی با نضات خود و در وقت رسد با نضات و نمان و نمان و نمان و نمان











کفایت است و از آن ساعته و در هر طالع و از آن ناهیت ثبت کنند و در هر روز  
در هر روز و اگر موافق افتد با طالع خشن بر آن اعتبار کنند و اگر موافق نباشد از آن  
که خواص طالع در دست کنند و باید که طاعت هر روز از این ساعته تا یکم از این ساعته  
نبود و جز این اصلاح و نتواند ببرد اما در طالع خشن عمل خود را در هر روز  
و بسیار است و خود را در این دنیا راست آنچه بودی آنها را است خود را مستحق  
القطعه است که منشور نیست نه هر چه حکم و در بیشتر و یا است آن هر چه  
او را پس سقا هر چه است علیه اسم پس بگوید و آنست که هر چه در وقت  
القطعه طالع مولود که در طالع مستحق قطعه موضع قرار دهند و در وقت ولادت  
و بعد از وی خود را بطریق پس است پس بگوید آنست که هر چه که در هر طالع  
وقت مثل تقویم گوئی شود که مستحق بود بر هر چه مقدم است یا علی است  
تحتی از انسان در وجود آن و بعد از آن نمود از این است و آنرا از وقت  
باز خوانند و بگویند که از این بین اسکنند این و انشاء الله العلی و کل  
خود و غیر اینها هر کسی خود را باید که و این اعمال اجتهاد آن ثبت  
نگردیم که مطلوب از تحقیق این مسوده احکام است و لیکن در هر روز  
روشن کنیم و مستحق خود را و طالعها از طالعها است و اینها را  
شود آوردیم هر چه دوم و در کیفیت احوال مولود و وقت زادن و قولی  
آنست که بنا بر اینست که هر چه وقت است و هر چه منشور است و گوئی  
اول طبعی است و از هر منشور است دوم قوت حیوانی است و اول منشور  
منشور است سیم قوت شهوانی و از هر منشور است چهارم قوت فکری  
و از هر منشور است و اول طاعت منشور است پنجم قوت غریزی است و از هر منشور  
ششم قوت انسانی است و از هر منشور است هفتم قوت باطنی  
است و از هر منشور است پس این هفت گوئی بر اساسا است و این هفت  
این بر زمین و میان که هر هفت جنبه زمین هفت جنبه که در هر روز  
می رود و از آنجا با اصل هر قیاسی می رسد و هر چه منشور است و از آنجا  
تعیین خود می کند و از آن در سبب و معلول که ن شود و نا حاصل می آید چنان

و از

از قوت نفس که هفت گوئی می شوند و بواسطه فلت قوای و از آن و از آن  
که الک با رکان اندر روح سند و از آن از موالدی و موالدی و موالدی و موالدی  
این هر قوتها را استفاده قبولیت آن در زمان بر آن گشت و در وقت  
خلت و انشکال حالات هر یک در آن زمان و بقیات آن بر و ایام بر بستان  
اثر از قوت عقل می آید هر یک در وقت و بقیات مقدار قوت موثر و بعد  
حال استفاده قبولیت متاثر که مولود است پس چون حقیقت شد که چنان  
در ذات و سعادت و شقاوت و در نفس نفع و ضرر و مثال این که در صفات  
انسان نیست که می آید این قوتها است و این قوتها از آنکه او کواکب است  
و احب آن کند که در ابتدا حال کواکب و قوت و ضعف و موافقت و مخالفت  
معلوم کند تا از آنجا که مولود را اختیار کند که در حقیقت نیست که  
سعادت مولود و از قوت و موافقت کواکب است و شقاوت او ضعف  
و مخالفت پس هر کدام کواکب که قوتی بود و در وقت آن حالت اثر  
آن در مولود ظاهر می آید اما حالت وقت زادن اگر خشن در وقت طالع باشد  
بود و اگر مولود بد که بود و برین در هر چه خاصه پس آن قوت را در وقت  
و اگر مولود مؤمن بود و برین در هر چه مؤمن خاصه که قوتها است و اگر فعل  
در وقت طالع مادر بود و مؤمن باشد و اگر در وقت طالع مادر بود و مؤمن  
چنانچه شود و بعد از آن که مولود ناید و اگر در وقت طالع مادر باشد و مؤمن  
در وقت درین سغایند نیز بد باشد و سعادتمند و در وقت طالع و از آن حکم  
هر چه بودی از طالع آثار و جود و کفایت و لقان و جود مولود زمان صفی و نظیر  
باین که باشد و در یافتن آن زمان در وقت صخره باید که چه بود و مستحق  
می شود اما اعتبار طالع و طاعت منشور است و طالع مستحق و نظیر و از آن  
پس قوتها است اما تا و حق که مولود در هر روز و جود و کفایت از آن  
عظیم تر است و بگوید که از آن عظیم تر است پس حکم از آن بر این است و در  
من انشست پس تا حق که قوتها است و کفایت و طاعت مولود و تا بلایت  
سختها حقیقه و از هر روز و در وقت هر روز یا مثلاً چون این اصول معلوم  
شد واجب کند بر هر عاقل که در وقت عقل و فضل را بیشتر بود و تا شش و حال  
کواکب و برین و از آن و از آن جا معلوم کنند سعاده و شقاوت

قوت در



[illegible]

تفصيل

[illegible]

22







ناسندیده را قبول کنند اگر چه در هیچ از طالع سابقا باشد چنانچه در برج بهی  
 بود مولود حاجی باشد و در کوفت خلق و تقویت دهند و در برج ساز اما اگر در  
 قوی بود و در شهر شریک او بود و سایل بود و طب و صنایع معنی در دلو و زینت  
 ساختن طریق عشق و زور و عریه و کشند و با شتر اما اگر قوت و در اورد و میل  
 همان کند اما با طاعت و شریک و خفی و مزاج و بازی و اگر قوت معنی بود شریک  
 عطارد و مولود در برج قوی بود و محبت و خصوصیت و خلقت کنند و سخن خود  
 و بر این بختها اورد و در سخن شد و این بود اما اگر عطارد قوی بود و در مزاج شریک  
 او مولود غمناک کند و باشد و زور و منافق باشد و نام و باعث محبت و بیست  
 اما اگر قوت و در دلو و شریک او عطارد بود مولود جوینده عزت باشد و  
 رغبت و طلب حکمت و خوشگفتن و سخنان عشق شیرین و معنوی و شعر عزت  
 و مانند و موسیقی و در ساز و اگر قوت عطارد و اورد و در شریک او  
 مولود شاعر بود و عاقلیت و مهارت مایل سخنان بکین و خوش کرد  
 و طب انگار بود و با موسیقی آشنا و در قاصد که مایل بود و در صدف بود  
 با طالع برج میزان اما اگر عطارد و در برج باواز بود مولود شعر خوان باشد  
 و اگر هر دو در برج باواز بود مولود نواز شود و حاصل از این نوعها  
 از روی ذات و عرضی تفاوت کنند بسیار احتیاط باید کرد و در معادله  
 و قریب آن و مستحضر بودن وقت احتیاط جمع چهارم در یک مذهب است باید  
 دانست که مهارت طبع در کارها از قوت و دلائل خلق است و مهارت خلق  
 طبع از ضعف و دلائل خلق و مشقت بر آنها پیوسته و بیست و عرضی و  
 قویست او و شریک یافتن از شد و وقت از معبر و در اقبال و در جوانی  
 تا بیست و شصت و در احوال و ضعف و محبت از شرف و ذلت از هر دو در  
 و محبت از خانه و در وقت از دایان شناسای از خلق و داند و از شریک اما  
 اگر در صورت طالع و دلائل معنی باشند معصفت باشند و در صفا و شریک  
 و در تمام ذات در سخن دارند مولود نادر و حقیقی باشند و با سستی  
 و اخلاق که شرف و کمال و فضیلت انسان را بکنند از خانه و در اصل اقا

15

اگر در این مصنف و مفسرین سابقه وقت از این بودند خاصه که هیچ کس باطل  
 ناطق نبود مولود و در این مصنف بود و در حین سیرت و در آنکه در اول درج  
 مصنفی یعنی باجم کنگ که گفتار و اندیشه نشیندن **نشیخ** که عطا و در  
 فانیها از محل نور خاصه در او بود و فکرهای بصواب کثیر و طلب علم فلسفه  
 و ادب و شایسته و مانند این در دست دارد اما اگر در خانه خود هیچ باشد  
 در تمام و همه باشد در این اندیشه خاصه در محل عقد و رسان و کنگ گفته بود  
 و شایسته در دست دارد اما اگر در خانه خود بود خاصه در نور مولود  
 که از او بود و در وقت نشیندن و بخود و معارف و تحب آورده و در میان  
 اهل بیت طبع بود و در یک و بسیار مزاج و اگر در خانه نشیندن نور خاصه در  
 قوس مولود و در وقت و در وقت حکم و دانسته علوم و فقه و کمال  
 و ریاضه و غیره مولود معالمت ساز نور خاصه اتمام و کمالی و اگر در خانه نشیندن  
 نور مولود و در پیشرو باشد و در یک و در میان اهل بیت و در میان  
 نور پیشرو در کان بصورتی و فاضل در این ذکر و در خود آورده و در حکمت  
 بود و کم نیافت و در یک و فاضل و فاضله و فاضل و در میان اهل بیت  
 شخصی میباشد اتفاق افتد آن شیخ صالح خود را ساز و در خانه نشیندن  
 و ساز خود را عقل و کفایت و در وقت و در وقت و در میان  
 و اگر طالع حوت نور حکم همین باشد و کنگ مولود خود را مخصوص فیاض و حکمت  
 و ساز اما اگر طالع خود را بود و کارها فاضل نماید در زمان نزد خود و از اینها  
 علمی عین از و اگر طالع خود را باشد حکم همین باشد اما اگر طالع عمل اتفاق افتد  
 مولود خود را و اهل کنگ و در این نسبت خدایت و کارها و بشریان و اگر طالع  
 میزان نور حکم همین بود و لیکن نسبت زنان و در آن سهوت اما اگر طالع  
 خود بود مولود خود را در محضر و از فرشتگی کاهی بود و در وقت انان و در  
 و خود نسبت براری و حکمت شود و کنگ و در آن زنان و سهوت و طالع  
 در حجب مثل او باشد اما اگر طالع خود را بود و در میان اهل بیت و در وقت و در وقت  
 و در دستاری و در فقه و اگر کنگ بود مولود کاسب باشد و سخت کوشش و در وقت  
 حال نگاه دارد و در آنکه طالع سر طالع نور در میان و در دست دارد و در  
 سیاحت و الفت کرد و با اجماع و اگر طالع اسد بود مولود و طلب و با سبب کنگ























ازین مختصر بنور و صافی روی جمع بر سه و طلب کردن که خدا چون  
 محاجت بر یکی از این پنج اصل ثابت بنور بر یکی وی که خدا اولی است که خدا  
 آن کوکب بود که مستحق باشد و موضع فیلیج از او باب خطره او را ظاهر  
 اگر بدین بنامند بر حقیقت

شش از دهم	چهار از دهم	دو از دهم	یک از دهم
شش از دهم	چهار از دهم	دو از دهم	یک از دهم
شش از دهم	چهار از دهم	دو از دهم	یک از دهم
شش از دهم	چهار از دهم	دو از دهم	یک از دهم
شش از دهم	چهار از دهم	دو از دهم	یک از دهم
شش از دهم	چهار از دهم	دو از دهم	یک از دهم
شش از دهم	چهار از دهم	دو از دهم	یک از دهم
شش از دهم	چهار از دهم	دو از دهم	یک از دهم

جایز باشد بعضی کسان اقبال محل این را دانسته اند اما اگر کسی از این  
 نشانیست بوی و در خانه یا سرخه خود نهد و بوی او بلند شود که خدا او را  
 که در صورت طالع هر پنج اصل بود و خداوند و که خدا او را  
 که از هر قری نباشد محل که خدا او را که خدا او را که خدا او را  
 مزاج و صیقلی که خدا او را که خدا او را که خدا او را که خدا او را

طالع

از این مختصر بنور و صافی روی جمع بر سه و طلب کردن که خدا چون  
 محاجت بر یکی از این پنج اصل ثابت بنور بر یکی وی که خدا اولی است که خدا  
 آن کوکب بود که مستحق باشد و موضع فیلیج از او باب خطره او را ظاهر  
 اگر بدین بنامند بر حقیقت

از این مختصر بنور و صافی روی جمع بر سه و طلب کردن که خدا چون  
 محاجت بر یکی از این پنج اصل ثابت بنور بر یکی وی که خدا اولی است که خدا  
 آن کوکب بود که مستحق باشد و موضع فیلیج از او باب خطره او را ظاهر  
 اگر بدین بنامند بر حقیقت



و نام قبول بود ماه روز زاده کند اما حکم محض که کند همین باشد و اگر  
 ضعیف بود و از خانه بیرون نکند و بیرون نکند نه ماه در روز اگر قوتی حاصل شود  
 و از خانه بیرون نکند و در روز که کند اما اینها مقتضای آنست که در  
 موالی که اگر وضع همایون باشد و بشود از هر یک و دوی بود تا غایت  
 درجه هم از حساب آن و قدر او را در آن برج بود و از هر یک و دوی  
 اما نسبتاً و طالع موالیها در نظر آنست که در آن صورت در آن وقت  
 و کند و او بگوید که نسبتاً و طالع موالیها در نظر آنست که در آن صورت در آن وقت  
 و نسبتاً و در بعضی طالعها دیده شد که حکم بود از حساب آنست که در آن وقت  
 اگر چه در وجه طالع او از هر یک و دوی بود و از هر یک و دوی بود و از هر یک و دوی بود  
 که بیش از هر یک و دوی بود که از هر یک و دوی بود که از هر یک و دوی بود  
 طالع دیده شد که در وجه طالع بعد از آن زاده در وجه بی آنست که در آن وقت  
 حکم آن طالع هم از حساب طالع کرده بود و در آن صاحب دوم همچنین بود  
 از ده خانه طالع طالع و اینها را باید که در آن صاحب دوم همچنین بود  
 چنین است و اگر بیش از آن زاده در وجه بود حکم او از حساب و نسبتاً و  
 کنند و مستند مان ساند که در وجه بیش از هر یک و دوی بود و در آن صاحب دوم همچنین بود  
 بی محسوس بی ساند که در وجه بیش از هر یک و دوی بود و در آن صاحب دوم همچنین بود  
 و در وجه بود خانه که نسبتاً از دوی بی بود شد و باشد و چون هنوز در  
 خانه بود که نسبتاً بود آن خانه از دوی بی نسبتاً با قدر باشد پس این نسبت  
 نه از آن خانه نسبت را در و در آن خانه نسبتاً پس او را ضعیف و نسبتاً  
 و نسبتاً و در آن خانه نسبتاً پس او را ضعیف و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً  
 چون کوکب درین حد بود و نسبتاً با نسبتاً با نسبتاً با نسبتاً با نسبتاً با نسبتاً  
 آنکه طالع و در وجه که در آن طالع از اول برج بود و در آن صاحب دوم همچنین بود  
 گفته اند که اگر آن قوت طالع بیش از ده بود و در آن صاحب دوم همچنین بود  
 قوت وی را در آن نسبتاً با نسبتاً بعد از دوی و بی نسبتاً گفتند قوت طالع

رکب

اندر

از دوی طالع بود تا اول و در وجه خاند و دیگر اما آنچه نسبت که آغاز قوت طالع  
 از اول برج نسبت و غایت قوت او بود و در وجه طالع و نهایت قوت آن برج  
 اگر چه در وجه طالع آن برج افتاده باشد و در آن قوت طالع و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً  
 نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 دادن طالع را با آن نسبتاً طالع و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 بند و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 نه در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 قوت خود نمودن بهمان نسبت که گفته شد از آن نسبت و در آن نسبت و در آن نسبت  
 همچنین ناد و از ده خانه طالع نسبتاً این مقدار کوکب در وجه خانه که در آن  
 حکم او از ده خانه که در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 طالع که گفته شد و بی که حکم بر جای ظاهر بود و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً  
 و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً و نسبتاً  
 آنکه این عمل اصل بدست و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 که در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 خاندی اما آنچه نسبت که در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 که در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 با تاویل بر دکان سر و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 که واقع شود از سه نوع بیرون نسبت با قیام بود یا مایل یا از ایل و غایت  
 این تفاوت از هر یک و دوی آن باشد اما قیام آن بود طالع بی آنست که در آن نسبت  
 برج دوم آنان برج که در آن طالع بود و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 اما مایل چنان بود که طالع بر بود و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً  
 و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً و در آن نسبتاً

واجب



























دینی مہم

[illegible]



کفر و موافق هر یک و نظر قبول و رد صورت و صداوت چون بموجب احکام  
هر یک در وقت و ضعف در وقت اشتراک ملک احتیاط کنند و غافل نباشند  
از آنکه بارها با او کردیم و شرایط بها از آن تا اغلب حکام راست این **نسخه**  
در احکام طاعتات **طالع** بیاید و انبیا آنکه وجه طالع و مستوفی آن را در  
طالع و ادب و مثلثات و تقوین و اذکار و سحر سعاده و صفا و کمال  
بود و بخوبی از انبیا و سادات مولا و بزرگواران آن در دست خود  
در وقت حال مستقیم و مستوره و در وقت کفر و مقبول طالع اما اگر از طاعت آن  
باشند حکم بر ضد آنند و اگر بعضی آن را در وقت کفر و مقبول طالع باشد حکم بر حسب  
آن کنند و اگر صاحب طالع با آنرا یکی بود و در وقت کفر و مقبول طالع باشد حکم بر حسب  
بیرون مولا و از اول آنرا آخر خوش که از این حکم که انقضای آن در وقت کفر و مقبول  
کوکلی لیل و ایل هر یک و اتصال به یکی دلیل آنرا از هر دو در میان کتب  
انقضای و اتصال آنند و دلیل وسط هر دو و اگر صاحب طالع با آنرا یکی  
منصرف شود و بخصیص بیک متصل کرد و احوال مولا و از اول آنرا آخر خوش  
که در و اگر از سعد منصرف شود و بخصیص متصل کرد و احوال مولا و از اول آنرا آخر خوش  
خوش بنام شد و اگر آن منصرف شود و بخصیص متصل شود و از هر دو در میان کتب  
خوش بنام شد و اگر آن منصرف شود و بخصیص متصل شود و از هر دو در میان کتب  
و اعتبار کردن نظر ها را در صورت و صداوت و قبول و رد **نسخه چهارم**  
بلیغیوس میگوید که سعاده بزرگن مولا آنست که کوکلی بنا بتر در  
عظم اول را در دم بود و وجه طالع اتفاق آنند با وجه عاشق یا در وجه  
عشیر یا در وجه بی بی یا در وجه سهم السعاده لیکن عاقبت آن بد بود  
خاصه که کوکلی بخصیص بود اما از بودن کوکلی بتر بی بی در عاقبت در وجه  
طالع او میخایم اگر میخایم و از بودن او در وجه عاشق و وجه نمر  
وی میخایم تا اجماع وی آنجا بود که اگر چنین نعم کنند که در وجه نمر  
باید که باشد آن خطا باشد **نسخه پنجم** اگر طالع مولا و موافق طالع قرآن

(فرد)

آنند با او را و یا موافق جز قرآن یا مثلثات او مولا و سعاده یا بزرگ رسید  
از مزاج آن قرآن و آن دولت و آن ملک و مولا و از حکام آن ملک که در آن  
که مولا و از قضا که آن قوم بود **نسخه ششم** اگر وجه طالع مولا و موافق  
در وجه منقول شد و روز از طالع ملکی یا دولتی یا موافق در وجه منقول شد  
از آن دولت و با مثلثات یا موافق در وجه سهم السعاده او مولا و سعاده  
قوی یا بد مناسب آن دولت و ملک **نسخه هفتم** اگر طالع مولا و موافق  
آنند در سال آن و کمال او را اندک قوه بود مولا و سعاده یا بزرگ رسید  
و خطا یا قوی از مزاج آن قرآن و معاویت وی اما اگر قوتها را بیل بیشتر  
بود مولا و صاحب منصب شود و حکم کرد و در آن قرآن و آن دولت  
نیش از و زنده خانه مولا و آن برج و کمال او که قوت داشته باشد  
سعاده و دولت مولا و آن خانه ظاهر شود و بر طبیعت آن کوکلی لیل  
عطیعت مناسب حال زمان باشد اما اگر آن اتفاق در سال قرآن بخیر  
آنند حکم بر ضد او ظاهر که در شرطان بود و در وجه طالع مولا و موافق  
بوی عطیعت نیکی یا بد که مزاج قرآن بخصیص مانع شود و نسیبند  
قوتها را بیل و راس یکی از اسباب انبیاست که مولا و موافق را طالع انبیا  
از داده بود و او شکر حال را بد دولت باشد یعنی از حقان ندانند که آن  
انکساده و دلیل است اما اگر طالع قوی افتاده بود مولا و در حال آنند  
چون در سال قرآن بخصیص را بدید و نور هم نماند که از کمال است  
و بجز و طبیعت **نسخه هشتم** اگر وجه طالع مولا و موافق در وجه سعد  
آنند از طالع قرآن یا برج قرآن یا از طالع مولا و صاحب دولتی یا بد وجه  
عاشقش موافق آن سعد آنند مولا و از طبیعت آن سعد عطیعت که در  
از دولت آن صاحب دولت و اگر بجای سعد بخصیص باشد حکم بر عکس آنست  
**نسخه نهم** اگر طالع مولا و اصاع کوکلی بود مولا و در وجه طالع مولا و موافق  
خارجی و داخلی و کمال آن باشد و هر چند کوکلی بیشتر بود حال حوی تر باشد















بود از ابادت و غزات و حمل بود و احتساب و اگر نظر داده بود مرغ و شکاری  
در حال بود و با مقبول مال از دزدی و غیبت خورد و در صورت آنکه شکار  
نخوردن مرغ درین خانه و مرغ مولود کردیم بود مرغی مردم و ناوانستند که  
آنچه کنند و اگر میان او و صاحب طالع با صاحب این خانه نظر بود و وقت  
بود مال او آسان در دست است و اگر نظر بود وقت بود که صاحب او برکت بود  
و اگر مرغ در حال بود مال مردم در دست آورد و در وقت کند و اگر بنگر مال بود  
مال و از امارت بود مال از امارت و در دست است و اگر عطا بود و ناظر بود  
خوب بود و باشد که مال از امارت بود و در دست است و اگر عطا بود و ناظر بود  
سلاح خوب با محافظت هر چه بود و اگر مرغ در خانه طالع باشد مال آسان در دست  
است و اگر شکار باشد و اگر صاحب ناظر بود از امارت و در دست است و اگر صاحب  
و باشد که در دزدان و بزرگ خاص که نظر بخش بود و اگر بنگر مال بود و بزرگ مال  
از بزرگان در دست است و اگر بنگر مال بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
نمردن شکار اگر صاحب درین خانه بود ناظر بود صاحب طالع مولود بود  
شود و در وقت جمع کرد و اگر مرغ بود و علی وقت و شکار شکار و در دست مال  
و فراخ و در وقت مال او از ملکیت بود و ناظر بود که بخواهد بفرستد و در دست  
با معادن و اگر مقبول بود و در وقت مال او در دست است و با بزرگان او را از ملکیت  
کنند و اگر میان او و صاحب این خانه نظر بود و صاحب طالع مال او در دست  
است و اگر نظر بود و ق بود توانگر شود و ناظر بود و اگر در حال بود مال او  
از بزرگان در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
و با دست ده بود و در وقت مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود  
حاصل کند و در وقت مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود  
و در دست ده بود و در وقت مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود  
او از بزرگان در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
او از بزرگان در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
سازد و در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود

مورد

مولود بود و در وقت مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
خاکه و در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
بود و در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
این او باب نظر بود و در وقت مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود  
و خلعت این باشد که در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود  
از طالع چهار امارت مرغ و اول و احکام طالع و در دست مال او در دست است  
و صاحب او در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
و آن که ملک که در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
با شکارش و در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
و ملک که در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
و ملک که در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
سعا و در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
طالع او در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
میان صاحب طالع و ملک که در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود  
و در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
و ناظر بود و ملک که در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود  
صاحب طالع و در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
شود و در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
خویش و در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
صاحب طالع و در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
و آن که ملک که در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
طالع او در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
خلعت او در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
و ملک که در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
خاکه او در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود  
بر ملک این باشد که در دست مال او در دست است و اگر مرغ بود و بزرگ مال بود و بزرگ مال بود

دست

خانه











































که خات بود و حکم او در دست کواکب مانده بود و بعد از او آریا بدین استقامت  
که صاحب طالع میگویند که سعد بود و بنویسد درین ثبت هو بود و ثبت  
کنند یعنی که منسوب بدان کواکب بود و منقول موده تا در آریان تری بود  
و منظر علی او و شنو او نزد اگر صاحب این ثبت منقول بود که گویند درین  
ثبت مانده منظر هویت هو بود آن علم را که بدان کواکب منسوب بود  
تخلال و میانند و اگر نظر علی او بود میاموزد برنج و ناضحی و معلوم کنند و یا  
در جوار و نود شمس **نهم** اگر صاحب این ثبت در وی بود و بر این ثبت  
اول نظر او هو بود و او این علم میفهمد و در محصل باشد و اگر بر این  
نظر کند و او اسطرخ میفهمد و علم میاموزد و اگر بر این ثبت ثالث نظر کند  
احوال و او اسطرخ ظاهر شود و بسیاری و اندکی علم و از قبول و زود دلیل  
باشد و روح الشقی و نفع و غیر از نفع نظر موده و بعد از آن بود شمس **دهم** اگر  
صاحب این ثبت صاحب ثانی نظر او سعد بود و منظر معاش باشد  
و اگر صاحب ثالث نظر او در حقه خوشیان بود و طلب علم و اگر صاحب چهارم  
نظر او در حقه ابله بود و واد و اگر صاحب پنجم نظر او در حقه  
فرقه بود و عشق و در ثنالت و اگر صاحب ششم نظر او در حقه  
و بهاری بود و اگر صاحب هفتم نظر او در حقه حضرت و شکست و خفان و طلب  
و در دیده بود و اگر صاحب هشتم نظر او در حقه خفی بود یا میراث یا مال و در  
و انشا و اگر صاحب نهم نظر او در حقه علی بود یا جان سلطان یا سبب حاجی  
یا بخش بزرگان و در دهم اگر صاحب **۱۱** نظر او در حقه دوستیان یا جمع مال  
سلطان و طلب سعادت بود و اگر صاحب **۱۲** نظر او در حقه دشمنان یا زود و یا  
باقی شمس یا زود **دهم** اگر صاحب این ثبت از صاحب رابع منقول شود  
و صاحب منابع منقول کند و اگر صاحب ثانی سعد بود و صاحب رابع سعد  
و صاحب منابع بخش باشد سگوندت بهتر از حرکت باشد و اگر جهد و بخش  
بودن سفر و خبر بد باشد و اگر جهد و سعد بود و در سفر و خبر بدی باشد

اما اگر ملک در ۱۱ بود و ما او چندان طلا اندک حکم همین باشد اگر کوکب بعد  
از ۱۱ بمقتضی نماند و اگر بعضی بود سکویت و غیره باشد اما صاحب این بلیت  
بصاحب هر بلیتی که نظر دارد سفر بر طبقه و زمان آن کوکب باشد و آن روح  
چنانکه گفته شد **شمس و اوج** اگر صاحب این بلیت در ایام بود و در  
سفر کند که صاحب طالع همین باشد و اگر صاحب طالع در ایام سفر بود و در  
وقت الشتاء یا تحت الخريف بود و مولود که خسته و در آن کاهها و سلطان و سلطان  
و اگر در ایام بود از شکست که در دو روز و در کار و تعلق اگر داخل صاحب بود  
با در بلیت یا صاحب و بعضی از او باشد و مولود و عزت سیحی که شد و در  
عزیت میر **شمس** و اگر کوکب درین بلیت آمده باشد و مولود و  
اسباب سفر بسیار بود و صاحب طالع در سفر و عزت سیحی که در آن هر چه می  
و در آن باشد پس هر کدام کوکب که مقبول باشد طالع و اعتقاد او بر آن مایل  
بود و اگر کوکب بصاحب نمود و ظاهر بود و او درین بلیت باشد حکم همین باشد  
و مولود از هر یک سیحی بداند اما در طالع خود ثابت باشد **شمس** و **خوارزم**  
اگر صاحب نمود و در حق بود یا ظاهر صاحب او یا یکی که در وی بود و نور  
بهر شکر قرار نگیرد مگر آنکه روح منقلب باشد و اگر صاحب طالع و بعضی  
بود و صاحب نمود و ناظر حکم همین باشد اما سفر او از خسته و آن سال  
یا اینها و آن یا با ایشان سفر کند و بصاحب هر بلیت که ناظر باشد از آن قوم  
کسان و او نور و در سفر یافت که در عزیت سبکی شود و اگر نظرها بود  
بود سفرها رفتن بود و با خرم نظر جدا و خلا آن باشد **شمس** یا **زهره** سفر  
مولود و در آن خسته بود و بیشتر که طالع و حشمت از مشیوب بود و در آن خسته  
که صاحب نمود یا قابل نیست او و یا مایل نیستی قلبش ازین دلیل آنکه خود  
بود مولود و در آن خسته سفر نمود بیشتر و در باع طالع و این حکم همین باشد چنانکه  
آنکه مایل سفر و در و مایل باشد سفرها بسیار شود و اگر در و در مایل  
نور سفر نشود اگر نشود آنکه مایل باشد و در مایل نشود و در مایل از طالع است  
تا در باع و از سیاح تا عاشق و در و دیگر مایل اند اما حکم و اسرار وین بلیت مثل  
مستحق باشد و مولود یا طاعت بود و دعاها بیاورد و خواها داشت و این







سود و آنچه بدین ماند و باشد که شتران و خواجه بود اما اگر بعضی در  
دو برج انقی بود و بعضی در برج بهی اشتیاق دهد مولود غنا می کند که شتر  
تعلق دارد و کلمات آن از حیوانات بود چون صاحبان این و زبانی  
و بعضی در حوزة وندی و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
صفت نکور و شتر از طبیعت خود در دانه کندی که شتر و شتر و شتر  
و شتر از صنوبر را خوب تر که اندام و شتر اگر شتر بود در شتران آن  
باشد و شتران شتر که چون فصل نیست بر صاحبان آلات از شتر  
در شتر و شتران اگر شتر بدین ظاهر بود و آن چیزها در دانه کندی  
نزد نظر است معاند و اگر شتر بدین و نکور از شتر و شتر و شتر و شتر  
نزد معاند از شتر جانان مراد و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
و شتر شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
صفت شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
که و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
بود که او شتر این بود اما اگر شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
سازها موسیقی بود یا شتر یا شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
انسان بود که او بدین نزد شتر بود و وقت احکام با شتر و شتر  
از آنکه گفته شده باشد در ظاهر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
اما اگر شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
با شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
نکرد و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
بود و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر

و اگر

اگر عطار صاحب نه یا سیدام افتد و صاحب طالع ناظر بود صاحب  
عاشق در عاشق بود مولود و مولود و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
خاصه که طالع بر او بود و اگر صاحب طالع شتر و شتر و شتر و شتر  
باشد یا نایب و ناظر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
نایب آن بود و صاحب شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
مولود شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
با او در شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
عاشق بود و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
کندی یا شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
اگر شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
کندی خاصه که این برج خاکی با شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
بر شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
نکرد و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
این چنین باشد مولود و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
برج انقی بود و علم و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
با شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
زی شود یا شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
کندی خاصه که بر بادی با شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
با نایب و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر  
با شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر و شتر



الخاص با نبات خانان کند یا کردگان خاصه که هیچ آبی بود یا خالی  
امادین انصاف است که صاحب نظر متوجه دو بود از صورت نمودار  
و سعادت و محنت گوشت ابل تا اگر لکب بپشت از لکب مادر بود از مزاج  
دهند و حکم صنعت بیرون آید و اگر بجای صاحب طالع صاحب این بیت  
ناظر بود بگویند که در این بیت بود خاصه که نظر متوجه است که صنعت  
و صنعت مولود قوی تر بود اگر محنت بود یا لکب نا مقبول مولود صنعت بود  
از آن علم صنعت و آن صنعت محنت بود و مولود از این بیت فایده  
مثال آید که اگر در این بیت مقبول بود و صاحب طالع یا صاحب این  
بیت بد ناظر بود مودت مولود نایب خانها قدیم که در صنعت  
و مودت قوی شود و کار زده است و عادت نکودان و اگر نا مقبول باشد  
و صاحب طالع بد و محنت بود مولود در در حال کاران شود یا خال و اگر در  
موسط بود جاه کن شود یا کارین سازد یا لکب بود و هر عملی درین  
بهیجی فایده دارد چنانکه اگر هیچ آشتی بود کارها آشتی کند و مودت  
سازد و اگر در هیچ آشتی محنت بود که در مولود راه نشین که مودت  
و اگر زحل در برج آبی بود در حال و صاحب محنت بود و مودت مولود در  
کرم و اگر صاحب ششم بود و محنت بود مولود خادام که را بشود و اگر در  
همی باشد بر عادت انسان مادر و زنده مودت بود و اینها را تا اگر  
خاصه نظر برج باشد و نا مقبول بود صاحب محنت از در محنت و برج  
نهیجی بود مولود خصا ب شود و اگر هیچ آشتی بود جلا دشود یا جلا  
در برج آشتی بریان که شود و در برج آبی که با کشتی باقی کند و در  
برج خاکی جدا شود و فایس کواکب دیگر همین است و این ابل را بیک  
نکاه دارد که اگر لکب قوی حال بود و در نظر سعد آن حکم برینک ابل  
او کند و شریف بود از آن چیز و اگر محنت بود و در نظر محنت حکم برینک ابل

و

او کند و جنسیت آن صفت را اگر محنت قوی حال بود مولود و زود یا تا  
شود و اگر صنعت بود مولود خادام عالمیان با و زینان نور یا خدایک و مستعد  
با این سه یا خافه و بعد اگر طالع صنعتها و خورقها هر یک را شمع چهارم  
اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر باشد مودت برینک ابل مولود  
عزت دارد و خاصه که نظر قبول باشند و اگر عداوت بود هر یک از این ابل  
و اگر از هر یک مودت باشد مولود بپشت برینک ابل را به نیا بد و کم نام بود و  
و ابل قوی افتاده باشد شمع پنج چنانکه اگر صاحب طالع یا لکب  
کشته شد و شمع سوم ازین شمع حکم قوت در صورت طالع یا لکب و برج  
چون ناظر بود همان طریقی بود اما وجود هر عمل و صنعتی در یک نسبت  
شعبه غیر مولود چنانکه کسی دیگر فریاد او را با جبهه دیگر کس در آن کند  
شمع ششم اگر مستولی بر محل السلطان آفتاب بود مولود از مادر خا  
دولتها را باید و از زودگان او شود و حکم قهرمان باشند و اگر طالع ششم  
و قهر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل باشد مولود فرزندش را بشود  
و اگر هیچ مستولی باشد امر لیسک یا سوهت با صطی شود و اگر نه نور  
امیر مجلس شود یا جاهد و اگر صاحب صنعت باشد و اگر عطا ر باشد  
و بی یا درین یا مستولی با نایم یا عا یا مادر شاه و زودگان شود و لیسک  
هر کوی بقدر قوت و صنعت او باشد و اگر در باشد گوشت مستولی باشد  
اقتصاد دهند و قوت مقدم دارند و اگر صاحب صنعت در زودت بود قوت  
او تمام باشد و اگر در مایل اولی باشد در وسط بود و حکم متولیان او  
همین باشد شمع هفتم در حکم صفت اگر لکب صنعت و درین خانها  
اعمال مولود که بدین خانها نسبت دارد بر کیفیت آن گوشت بود و عمل  
و صنعت مولود از مزاج گوشت صفت بود چنانکه اگر صاحب بود مولود  
صفت کرد و با لکب با مودت قوی و حکم بسیار است و در لایب دارد و بیک



این صفت در مولود نشانه‌ی ظاهره بود که بدین برج منسوب باشند  
قبایل که کلب منسوب است و این افضل از شصت اخلاق نیکو باد  
که تا به دو صفت از آن ظاهر باشد اما اگر در طالع کلب منسوب باشد  
و مستولی بنده نشسته کلب این طالع ساقط باشد و ضعیف بود و مولود  
مجهول اند و جاهل و در کارها و در راه جان و در دفع و دفع طالع  
بود شصت که صاحب طالع نادر بود خوب مثلثه اول این بیت  
نظر مودت و در مسعود باشد و در وقت مولود و اول عمر به یاد آید  
خاصه که این کلب سفل باشد و مولود در حضرت و صفت و عمل نیکو  
افتد مناسبت کلب قریبی و موضع او پس اگر این حال از بیت مثلثه نانی  
بود این صفات در ضایعه عمل به آن و اگر از بیت نالت بود در این صفت  
بدین آن خاصه که کلب علوی باشند و اگر هر سه از باب قوی افتاده  
باشند احوال مولود و در هر یک بودند از اول عمر تا آخر و بر یک صفت کرم  
و از لیسبت هر که کوی متاثر باشند اما اگر با سی درین ظاهر بود و در شصت  
خداوند تعالی بکمال نسید و مولود شصت باشد ذات صفات او بود و در شصت  
الذمعه باشد و این سبب کار او بالا که در دولت و جاه او برتری باشد  
و شصت صفت بود بر ملک و سلطنت و اگر پیشتر در بهر افتاده بود  
حضرت مایه تعالی را بخواب بیدار است قول باشد اما اگر در بیت  
خانه بود مولود در دربی قدر شود و باشد صفتی و علی بن ابی طالب که نیکو باشد  
و هر که در صفتی نانی نباشند و معروف بود بهیب و خبیثت شصت  
شبان در احکام بلیت حادی عشر پنج انما در شمر اول و احکام  
کلیات او دلیل و همین ظاهر است و صاحب و مستولی بودی و در شصت  
و درستان و صاحب دی و شصت و دره و از باب مثلثات وی و کوی  
که درین ظاهر باشد پس اگر از بر قوی حال باشند و در وقت بهر نانی  
و یاد درین بیت باشند دلیل با فتن سعادت بود و کثرت در ستان نهادن

و با فتن

و با فتن تمتع از استخوان و در سید بن بهر است که دارد و کمال و اگر احوال  
و با فتن خلعت این نور حکم بر عکس افتد پس اگر صاحب طالع بدین دلیل  
نادر بود مولود این هر اسباب حاصل شود و بهر و در وقت و اگر  
این دلیل از استخوان و در نون و دلیل پس سون نور مملوک و بر خور و  
با فتن از آن و سعادتها نماید و در حاصل شود و اگر استخوان نادر بود  
حکم خلعت این افتد اما اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود بهر  
و در طلب اسبها خوب باشد و طماع نور و صلیم و درستان و درین و درین  
حاصل کرم ن بود و اگر صاحب این بیت و طماع باشد و درستان و درین  
سواد مولود نون و اصل هار او بی ترنج بر آید و در وقت دوست  
را دارد و از بیت المالیاد شاه و یا سار مار و نانی بود و اگر میان صاحب  
طالع و صاحب این بیت نظر مودت بود مولود از درستان و درستان  
از مولود سبک گریزی و بهر یکریزی و دفع رساند و اگر نظر عدوان بود حکم  
بر عکس باشد و اگر از نیکو ساقط افتاده باشند مولود را در و درستان  
کم باشند اما اگر صاحب طالع و این بیت و از صاحب او ساقط بود بی  
و فانی از مولود خیر و اگر صاحب این بیت ساقط بود از طالع و صاحب  
اوی و فانی از درستان و با آن پس اگر صاحب این بیت در و از در  
مرد و درستان با مولود و در شصت کنند و اگر در و اگر در شصت نور سعد مولود  
و از در و اگر در شصت نور مولود را در شصت دادند و اگر در و اگر در شصت مال  
مولود کنند شمر و درم و احکام صحن و یا درم اگر سعدان درین ظاهر باشد  
مولود را در درستان با وفا بود و صفت او و از نیکو نیکو بهر پس اگر  
سعدی شصت بود سعادت او از وجه انانیت رسید و راستی و با فتن  
خلعت باشد و در شصت و درستان او از شصت شصت باشد اگر  
درهم بر سعادت او از شصت شصت رسید و در شصت و در شصت  
و آن کسانی که بر هر منسوب بود اما اگر فضل درین ظاهر بود و در







دوستی باید از روی خاصه که در برج ثابت باشند قیاس کوکب دیگر  
همین است شخصی هفتصد و احکام بلیت تا بیست و هفت از دهان  
تیمه اول را احکام طایعات او دلایل همین خانه است و صاحب و  
مستحق روی و سهم و ششما فتنه صاحب وی و زحل و ارباب فتنه  
این بلیت و کوکب که در وی بود پس اگر این دلایل مسعود باشند و قوی  
حال دلایل سعادت دشمنان و زوفاخت نمودن مولود از دشمنان و  
سلامتی و اگر خلافات این باشند حکم بر عکس بود و اگر بطلد و از نادر  
بوده با ما بل و دلایل گزیت ایشان و احکام ایشان دشمنیت و اگر در ایل  
و صاحب قنونی حکم بر ضد اقلد اما اگر این دلایل به صاحب طالع ظاهر شوند  
با بطالع نمودت مولود را دشمنان بسیار باشند و اگر صاحب طالع  
بدین دلایل ناظر باشند مولود دشمنان آنگین باشند و اگر صاحب طالع  
درین بلیت بود حکم همین است و مولود درین بلیت دشمنان گرفتار شود  
و در ترکان بود که این بلیت و مال یا هبوط او باشد یا غریب بود و روی  
و اگر صاحب این بلیت در طالع اقلد دشمنان مولود در دست او افتند  
خاصه که در طالع و بال یا هبوط او بود و اگر صاحب طالع بصاحب این  
بلیت بخیر شود بی دسدر از دشمنان و اگر مسعود شود بیکی دسدر  
و اگر صاحب این بلیت بصاحب طالع بخش شود مولود بدشمنان و فرج  
دشمنان و اگر دشمنان درین بلیت باشند مولود بسیار دشمنان باشد  
و با او دای اندیشمند و خود را از بی خودی و دشمنیت آنگین  
و از دشمنان این بناید بود و اگر سعدان بود دشمنان کمتر آید که از  
ایشان توقع دشمنی نباشد و خواهی بود که بطریق احسن دشمنی کنند  
و باشند که از دشمنان خردی رسد توقع نفع باشد بی احتیاج و ایشان

عمره

تیمه دوم و در احکام ضروریات بودن صاحب باز درین بلیت دلیل  
دشمنی باشند از دوستان و بودن صاحب این بلیت در باز درین دلیل قوی  
کرم و دشمنان بود با مولود پس اگر کوکب مقبول و مسعود باشد و رعیت  
بود و اگر با مقبول و بخش باشند با کله و اتفاق تیمه سدهام نظر در قوی  
صیان صاحب باز دریم و صاحب ذوا دریم دلیل محبت بود میان دشمنان  
و دشمنان مولود پس اگر صاحب باز دریم در بیست و هفت از نظر و  
دوستان مولود تیمه و اگر صاحب در باز دریم بصاحب باز دریم برود  
و دوستی از جانب دشمنان بود و اگر نظر عداوت بود حکم بر عکس بود  
و این حکم با صاحب هر بی هجده و واجب کنند چنانکه اگر این اتفاق  
با صاحب بخیر افتد و دوستی و دشمنی با فتنه آن مولود کنند بحسب نظر  
سعد و بخش تیمه چهار و هر کوکب که درین بلیت باشند بیکدیگر با او  
صاحب کلام خانه است از طالع آن قزم دشمن مولود دشمنان و آن دشمنان  
از دشمنان آن کوکب بود و آن بلیت باشند صلا صاحب بلیت که در  
خانه بود و دشمنان دشمنان شوند و اگر آن کوکب زحل بود بران باشند  
و از آن که زحل ملشوب اند قیاس بر وجه و کوکب دیگر همین است  
تیمه پنجم اگر بر موضع سهوا احوال مستحق باشند از دشمنان معرفت  
رسد و اگر سعدان بود معرفت رسد و اگر این دلایل و او را با ما بل  
آید و نادر شوند دشمنان بسیار و بوی قوی حال باشند و در نا بل معرفت  
باشند و از مولود و واقفند تیمه ششم صاحب این بلیت و ده خانه که  
بود دشمنان از مزاج آن خانه آنگین چنانکه اگر ده خانه دریم بود یا شاه  
و برزگان دشمن شوند بسبب عمل یا دولت یا صناعت قیاس بر وجه  
دیگر همین است تیمه هفتم اگر صاحب و مستحق این خانه تحت اشتیاق  
بود دشمنان مولود و انگشت از یا شاه رسد و اگر بخش دشمنان بود  
نفعی در دشمنان باشند درج و دشمنیت ایشان از بصیرت آن کوکب بخش با



و اگر چه در مال با هر طریقی بدست باشد اگر در شرف یا خانه خود بود قریب  
 حال و باد و نیت باشد شریعتی که در مال مختلف دوستی و دشمنی باشد  
 از طالع در شرف نکرده و آن چنان باشد که اگر طالع در مولود یک روح بود  
 از هر دو شخص باشد یکی دوستی و آن یکی دشمنی و یکی افتد و دشمن  
 آن باشد و اگر در طالع مولود صاحب یکی افتد باشد یکی دوست باشد  
 و اگر چند افتد آن در طالع مولود باشد یکی نظر عدوت نکرده میان اینها  
 دشمنی افتد و این احکام در اوایل ظهور جهاد و فتنه است شریعتی که  
 در جهاد و فتنه اگر طالع نور با عقب نبرد صاحب طالع در دوازده  
 باشد مولود محسوس ماند و دوست دشمنان افتد و اگر صاحب طالع  
 بمصاحب تائی مخفی شود و در برج و دوازده سبب حسد مال بود  
 و اگر بمصاحب هم مخفی شود سبب کار و بختا و بختا بود و صفت زلفها  
 اگر بمصاحب روح دیگر همین است اما اگر بمصاحب تائی در دوازده  
 بود مخفی مال و معاش مولود سبب قهر و آرد و دشمنان مستحکم  
 نشود و اگر مسعود باشد مال زیادت شود از خود آرد و معاش مولود  
 از آنجا حاصل شود پس اگر تائی بد و ناظر بود یا دلیل در خانه مرغ افتد مال  
 او از وجه عام زیاد کرد و اگر این حال استیافتد از وجه رخصت  
 شریعت زیاد کرد و اگر این گوشت محسن شده باشد یا محسن بود  
 بد و ناظر باشد مال عام داد و صورت حلال کرد و اگر آن محسن در ناظر  
 و او در وقت تائی خط بود یا بمصاحب بیت تائی نکرده مولود مال از  
 پشت و آداب به دست آرد و در مخفی خاصه که نظر عدوت بود و مشتق  
 بنشیند و حاجت کشد و اگر در محل مقبول بود درین بیت خاصه بنشیند  
 در برج کثیر باشد و اگر بنشیند بد و ناظر بود که در فتنه باشد خاصه که درین  
 بیت خرج داد و شرع و هم در حکم چهار زبان و خل و درین بیت  
 دلیل بودن و آداب را کشت باشد و از دشمنان آنچه در دنیا آید و مستحق

و اگر

در جهاد و فتنه شریعت بود و چون کوه شرف افتد و در مسو یا او بود و بود  
 و دلیل باشد و آنرا به دلیل سیاه و زهره و دلیل کوه و درین مکانی عطا  
 و شرف باشد و اگر در کوه باشد و درین مکانی عطا و شرف باشد و اگر در کوه  
 کوه کوه کوه درین است بود و یا صاحب او باشد و یا صاحب تائی  
 بود و در مال عطا شود و اگر در آن جهاد و فتنه بود و درین مکانی عطا  
 بود و درین مکانی عطا شود و درین مکانی عطا شود و درین مکانی عطا  
 عدوت بود حکم از خلافت این باشد و اگر بمصاحب تائی در وقتی باشد  
 تر بود خاصه که مسعود بود و مقبول و اگر این کلاه صاحب طالع ناظر باشد  
 کار در شرف باشد یا باقی افتد مال و بنشیند برین و اینها اگر در برج ثابت باشد  
 مولود خود را نگاه دارد و اگر در برج منقلب بود خرج کنند و نور و شرف  
 و اگر در برج و حسد بن باشد کار بر وقت بود و مولود که خدا باشد  
 و خرج ما شسته کند وجه دیگر است که او تاد و دلیل باقی ماندن مال بود و مال  
 او تاد و دلیل تو شرف حال تایل و دلیل یا بودن مال و ساقط دلیل تائی  
 آما ماندن دنیا ماندن ملک و محسوس سحر و علق دارد و راجع و مستحق شریعت  
 یا زده و در حکم آداب مثلثات و در هر بیت رفته است پس هر کدام ازین  
 صفت آداب قوی حال ترا ترا و با بام تربیت ظاهر و مساعادت اما اگر بت  
 اول در درج مستحق بود درین بیت و مسعود باشد احوال مولود از محبت  
 این بیت بر یک لشق کرد و اول تا آخر در سعادت خاصه که هر دو نام  
 ناظر باشد و در وقت و اگر محسوس بود بر یک لشق و در شرف و شرف  
 در اعمال شریعت و احکام بد و فتنه و در هر چه در بی و احکام  
**اصحاب** حضرت زمان مولود و محسوس ملک و امانت و آداب او و درین  
 مثالها از طالع خود و درین کوه کوه و درین شریعت اول و درین  
 شریعت شرف و درین و در اعمال شریعت چهار شریعت شرف  
 در اعمال شریعت اعظم شرف شرف چهار در احکام بد و فتنه و فتنه  
 شرف شرف شرف در احکام زمانها و صاحب و در و فتنه











آن کوکب و آنرا ضرب کنند و مساوی بعد کوکب از او بماند با چهارم در شش  
 شصت کنند بعد از آن که بماند پس اگر فصل باشد یا نه و یا بود بر آن از ساعات  
 کوکب و کوکب میان ساعات طالع باشد یا نه ربع مقابل او تعدیل با آن از آن  
 کم کنند و اگر فصل از ساعات کوکب و آن بود تعدیل بر آن از آن افزایند  
 حاصل آن از ساعات کوکب بود بحسب موضع از ربع شصت  
 در معرفت مطر و شمس ساعات کوکب بود و قسم است که ربع  
 سواد آن در شمس و ربع و شصت و مقابل معلوم است اما  
 قسم دوم در آن مطلق باشد و آن حدود و غیر خود بحسب ربع  
 کوکب و به غلظت که ضرب کنند از ساعات درجه آن کوکب و  
 که خواهد در چهار آنجه بر آن از آن مطالع درجه آن کوکب خط استوا  
 من آن محل کم کنند آنجه باقی قوس و بگردند بمطالع خط استوا آنجا حاصل  
 آنکه موضع شمس است کوکب بود و نظر از موضع شصت است و در آن  
 ضرب کنند از ساعات و در شش و مقرب و کم کنند از مطالع کوکب  
 و قوس باقی بگردند بمطالع خط استوا موضع ربع است و حاصل آن و نظر از  
 ربع این بود با آن که کنند از ساعات و از قوس آنجه باقی خط استوا  
 کوکب بود پس ضرب کنند از ساعات و مقرب و با آن مطالع خط استوا  
 زیادت کنند و قوس و بگردند بمطالع خط استوا پس این حاصل این  
 نظر از شصت است و باقی باشد و درجه مقابل آنکه درجه کوکب باشد و آنکه  
 و این عمل حاجت بنویسند او عرض آن دارد که بعد دوم در اعمال ایشان  
**چهارم** و آنرا اول در مقدمه این عمل و اندک اجازت او که  
 کوکب دلیل او را بشمارند که اگر درجه طالع بود و او را عرض باشد عمل  
 در ربع خرب با آن که در آن ربع باشد و در ربع عاقل بود در ربع  
 ممر و علی با آن که اما اگر دلیل میان او باشد باشد در ربع غلظت که  
 میان درجه ممر و ربع طالع یا غرب او بود و اعتبار نگین در درجه

نقشه

نقشه را چنانکه چهار کسب اما معتبر و غیر معتبر و مقدم بود موضع نالی و آنکه  
 آنرا مختص هم که از افق طالع شود تا آنکه بعد از وی طالع که در چنانکه  
 و درین صورت طالع افتاب را بشماریم به ربع غارب آنرا در نصف  
 پیدا و او در درجه طالع نصف و مملود او در ربع غارب است سوم ربع  
 در ربع غارب است

سینکس در طالع میل دی	عقرب	در ربع
المرج	در ربع	در ربع
سلطان	در ربع	در ربع
الزهر	در ربع	در ربع
المحل	در ربع	در ربع

و با آن که چنانکه قول بطریق است اما در حقیقت در ربع غارب و آنکه  
 می شود به وضع افتاب جهت آن به ربع غارب مقدم است و در طالع بر  
 و در ربع افتاب که محل پیش از نور طالع می شود اما چون دلیل آنکه بشمارند  
 اگر کنند آن دلیل که در ربع بود و دلیل و اول آن بدان مرکز بر آنکه  
 او بعد از آن چنانکه و در این مرکز بود بر آنکه در ربع و در ربع غارب  
 این عمل که بشمارند و در ربع غارب بود در ربع و در ربع غارب







[illegible]

1460

مقدم باشد و مطالع نمود لیکن که نسبت دومی آنند پس بدین تالی بعد از آنکه صیقل یافته  
و آخرین بعد از مدتی غرت و استخراج کنند و مطالع نظر آن در بعد غرت و غلبه باشد  
تالی باشد پس مقدم از تالی که کنند بانی و در باب نسبت باشد نسبی شود و در  
استخراج ساعات بعد دلیل از او تا در بعضی از آنکه تفریق معلوم کنیم مقدمه  
کشتی شود و آن چنان نسبت که معلوم است تحقیق که هر دوی از ارباع  
معدل النهار و شش ساعت مجموع طالع شود و طووعات ارباع و ثلث النهار  
بیش و کم ازین باشد بعین عرض بلد آن پس چون اجزاء و لیانی که مقدم  
کشته شد نسبت حاصل کرد اگر پیش از آنکه بود یعنی عرض آن دهنه باشد  
نسبت و چنان کنند که نسبت او تا در آنکه مقدم از آن در او باشد بود اینجا  
کند معرفت ساعات بعد از آن و در حقیقت آنکه کشته ایم که اگر مقدم بر وقت  
عاشق یا رب بود اجزاء ساعات او یا نزود و بعد باشد و نسبت و چون  
عرض کنیم که در وقت نسبت لازم آن است که اجزاء ساعات او تفاوت  
کند و بود پس ساعات مجموع آن دهنه یا دلیل معلوم نباشد و در دلیل یا دهنه  
پس از دومی هم معلوم بنور پس عرضی باشد معرفت ساعات بعد دلیل از  
وقت و نسبت او و شروع معرفت نسبت اجزاء ساعات او بحسب موقع  
تأکید و در نسبت مطالع دلیل که او را مقدم خوانند و هم معدل شود و در  
هر دو یک باشد و تا آنکه صیقل یافته است هم معدل کرد و بدین ساعات بعد  
مقدم یا دهنه یا نسبت دومی آن پس برین علم و آن چنان نسبت که اگر مطالع مقدم  
و یا ساعات بعد از او در معلوم کنند طاعت دومی او از وقت و تفاوت اجزاء  
ساعات او و را ببیند مطالع تالی از بدین ساعات بعد مقدم معدل  
کنند چون بعد تالی از آن وقت زیاد باشد مقدم مقدم باشد و نسبت  
ساعات او بیشتر تفاوت بسیار باشد اجزاء ساعات تالی و اجزاء ساعات  
مقدم اما از دومی تا پیش از نسبت که نسبت ساعات بعد تالی هم معلوم گشتی  
و نسبت اجزاء ساعات او تا مطالع تالی را ساعت نسبتها که نوی ما  
و اشفاق اجزاء ساعات چنان باشد که قسطنطنیه دلیل را در و از دهنه  
صحت کنند اجزاء ساعات او حاصل کرد چون آنرا از نو کنند اجزاء



ساعات و عاشره نظر از این مقدمات معلوم شد و خواهد که ساعتها  
بعد دلیل بدانند که میان دو وقت افتاده باشند بعد بگردان از وقت نادلیل و این است که  
او را بخواهم گفته شصت ساعات بعد دلیل بود از وقت حاکم اگر دلیل از وقت عاشر  
و ده گذشت با عقل و طالع او بگردان خط استوا **اول الحال و طالع عاشر** هم  
خط استوا از وی که کنند آنچه ماند بعد او بود از وقت عاشر و چون این بعد را  
از وقت که کنند باقی بعد ماند از دلیل تا وقت خط طالع پس این بعد از وقت عاشر  
و این را ساعات شصت و دلیل مقیمها گفته خارج شصت ساعات بعد  
بود از وقت عاشر تا دلیل چون چون این ساعات بعد را از وقت که کنند  
ساعات بعد ماند از دلیل تا وقت طالع اما اگر دلیل این را باقی و ساعات اندک  
بود طالع بعد باقی خط استوا از طالع دلیل که کنند باقی بعد دلیل باقی  
تا وقت رابع از این ساعات نظر دلیل شصت کنند خارج شصت ساعات  
بعد دلیل بود تا وقت رابع اما اگر دلیل باقی طالع و رابع افتاده بود طالع  
طالع بعد از طالع دلیل بماند که کنند باقی بعد دلیل بود تا وقت رابع  
اضافه ساعات نظر شصت کنند خارج شصت ساعات بود از دلیل تا وقت  
طالع اما اگر دلیل باقی ساعات و عاشر افتاده بود طالع نظر وقت میان دلیل  
یعنی طالع طالع از طالع نظر دلیل که کنند باقی بعد دلیل بود تا وقت رابع  
از این ساعات و ساعات دلیل شصت کنند ساعات بعد دلیل حاصل از  
وقت ساعات **شرح چهارم** در تعیین دلیل که باقی عاشر و طالع افتاده بود  
بناظر که هم درین ربع بود که گفته شد است اما دلیل را که نسبت بیک  
مقدمه مقرر و مستند است و تاالی پس چون مقدم میان عاشر و طالع افتاده  
بود و تاالی هم درین ربع باشند بگردان خط طالع مقدم خط استوا و مله تقابل  
غریب کنند و بر شصت شصت کنند آنچه حاصل آن بعد دلیل باقی پس آن  
فضل طالع خط استوا را بود بر طالع بعد دلیل را از طالع خط استوا  
زیاده کنند تا در هر دو حال طالع خط استوا بعد دلیل را از طالع خط استوا  
طالع تا بگردان خط استوا و مله تقابل بماند و در ساعات بعد مقدم آن  
وقت عاشر غریب کنند و بر شصت شصت کنند آنچه خارج شود بعد دلیل بود پس

اگر

اگر فضل طالع خط استوا را زیاده کنند تا برین ربع و طالع خط استوا از  
طالع بعد از خط استوا که کنند آنچه باقی اند هر دو ساعات پس ساعتها  
و هر دقیقه و شصت و در این وقت را تعیین مقدم طالع بعد و این عمل  
تعیین طالع است معلوم **شرح پنجم** در تعیین دلیل که باقی رابع و ساعات  
افتاده بود در این ربع درین ربع بود اگر مقدم میان رابع و ساعات افتاده  
بود و تاالی هم درین ربع بود بگردان خط طالع مقدم خط استوا و مله تقابل  
بماند و در ساعات رابع و ساعات بعد مقدم از وقت رابع غریب کنند و بر شصت  
شصت کنند آنچه حاصل آن بعد دلیل از فضل طالع خط استوا بود بعد دلیل  
از وی که کنند و اگر فضل طالع نظر مله بود بعد دلیل رابع طالع خط استوا  
تا طالع خط استوا بعد دلیل که در آن طالع خط طالع خط استوا و مله بگردان  
و تقابل باقی رابع و ساعات رابع ساعات بعد مقدم غریب کنند و بر شصت  
شصت کنند بعد دلیل بود این ساعات که از طالع خط طالع خط استوا که  
کنند اگر فضل او را برین ربع بود از طالع خط طالع خط استوا که  
و طالع خط مقدم خط استوا از طالع خط طالع خط استوا و مله تقابل باقی  
و در ساعات **شرح ششم** در تعیین دلیل که باقی و طالع و رابع بود و طالع  
و رابع بود بگردان طالع خط استوا و تقابل میان هر دو و در ساعات  
بعد مقدم از وقت طالع غریب کنند و بر شصت شصت کنند آنچه حاصل آن بعد دلیل  
فضل طالع خط استوا را بود بر طالع خط استوا بعد دلیل از فضل طالع  
خط استوا و بود بعد دلیل بر طالع خط استوا بعد دلیل از فضل طالع  
خط استوا پس طالع بعد مقدم مله بعد دلیل از طالع خط استوا تا طالع خط  
تعیین طالع **شرح هفتم** در تعیین دلیل که میان ساعات و طالع افتاده بود  
نظر از بگردان خط استوا و تقابل هر دو و ساعات بعد مقدم از  
وقت ساعات غریب کنند و بر شصت شصت کنند آنچه حاصل آن از وی که کنند و در  
بروی آنرا باقی تا طالع خط استوا بعد دلیل شود و با طالع خط استوا بعد دلیل عمل کنند پس



مطالع نظیر بعد از خدمت بپایان از مطالع معد نظر تالی میلد که کنند باقی در ریات  
تفسیر کند شرح هشتم در تفسیر و آراء در بعد علی بنشین ازین باد که هم تفسیر  
معلوم بود و حرف معلوم آقا تفسیر در معلوم را بجز بجز و بعد علی بنشینت که آقا  
تفسیر و تالی کنند با دلیلی را که در حقیقت و تالی باشند بعد از هر یک سال یک  
در وجه بر مطالع طالع و داده کنند یا بر مطالع دلیلی که در وجه طالع بود و او را  
مطالع مقلد خوانند و قوس او بیکند بر مطالع طالع مقلد مقلد در وجه طالع یا بر وضع  
تفسیر آن و دلیل حاصل آید پس صاحب حد آن در وجه و قاسم خواند و حکم او از  
طبیعت قاسم کنند چنانکه ذکر و تفسیر است و تفسیر این تفسیر مقلد تفسیر در وجه  
خادب بود و صاحب خدا و قاسم باشند آقا اگر بر مقلد و صاحبان که بنشینت  
باشند و خرافه کنند در وقت معین باشند که تفسیر در وجه و تالی بجا  
رسمیده است مثلاً خوانند یا موضع تفسیر در وجه طالع می مانند سالها تا آمد  
که تفسیر در بر مطالع طالع زیادت کنند و اگر سالها را ماه و روز بوجه  
هر یک را اینجا آفرینند تا مطالع معد را باشند قوس او بیکند بر مطالع طالع مقلد  
تفسیر معلوم نشود و نظراً و موضع تفسیر در خادب باشند آقا همین مطالع  
معد را قوس کنند در بعد و طالع خدا استراحت **صل اول** در موضع تفسیر  
و تالی خوانند حاصل و نظر در موضع تفسیر و تالی بود پس احکام هر یک  
از قاسم کنند و حکم دلیل که بر آراء افتاده باشند **تفسیر** شود و تفسیر  
**دلیل که باین** الوند من افتاده بود بر هر یک بر و بجز و بدین علی بنشینت که  
است و آن چنان نیست که ماه و دلیل را که شاید و تالی است بجز معدوم  
تفسیر میکنم واجب است مطالع او را معدوم کردن پس آقا اندر از و تالی  
چنانکه در پیش وقت اینجا علی حاجت هست با نیست چون تفسیر او  
بجز معلوم باشد نمی شود آقا از و تالی قاسم است که معدوم کردن و تالی  
چون تفسیر او است ذکر و تفسیر است که بعد از مطالع مقدم است و است سالها  
نقد او بود از و تالی قاسم است آقا از و تفسیر مقلد و این هر یک و تالی

3

[illegible]



مدد و محسن یا معنی من صاحب شستو بود و در شستو بود و دلیل بهاری بود  
 و در این انعام در شستو ای حکمت و نقصان است و معنی خاصه که در این نام که حکایت  
 با صبی و مکرده رسید از بنده و خدمتکار و مردم و فرمایند تا آنکه شست که اگر  
 مدبر و دهر بود و معنی من شده و در اصل یاد و وقت لیل و صفت از شستو  
 خوردن طعام و شراب بود و در اندن شهوت و عشق و طلب و مانند آن  
 و اگر نه بهر معنی من بود صفت از شستو و بخود باشد و لایزال و طلب علم  
 و شهوت و اندن بدین و خدایات با ذناب و عذاران و ضربت و مبارزه  
 از یاد و صفا و بلیغ و حضور و مکرده از تیرگان و دشمنان و مردم و معنی  
 و در روح کوی نمی خورده و مانند این و اگر فصل معنی من بود صفت از شستو  
 پیرویشان و شکی صاف من معنی من و معنی من شد کارها را استوده  
 و بدین و بدین آن در صفت شکی و خدمتکاران و زنان پیرو مانند این  
 اگر چه بر شستو بود و معنی من بهر و در اصل یاد و وقت لیل و صفت از شستو  
 غذاها هر چه باشد و شستو و گوشت خاصه گوشت شکار و طلب مال  
 حرام و رخصت من و معنی من و مرعات و دروغ و نفاق و در ذوق و شستو  
 خود زن و مکرده رسید از حاکمان و قاضیان و در بخودی بود از صفت  
 صراحت و در صفت از حاکمان و قاضیان و در بخودی بود از صفت  
 گن با شد و کارها قدم با ریشیان و اهل محل و بدین کار و خدمتکاران  
 و مکرده رسید از در شستو من متبایع و در و نشیان و زاهدان و دریا  
 ولی علم و مردم متبایع و اندن و در و دریا و در از سبب و مکرده نشسته  
 و معاملات اما از شستو و شستو و زانو و شستو و شستو و شستو و شستو  
 با با هر و او بود و شستو و شستو اما اگر چه در و دریا و هر کوب که باشد  
 فعلی است و از شستو و شستو و در ریت هر کدام کوب با شستو اما اگر در ذات  
 خود مستعد بود و دلیل قوت زای و شستو با شستو و با حق معاملات

والتعليق

و بسیار بی مع و دشمنی و کثابت کردن و آموختن علی وجهت داشتن با ارباب  
خود و اهل فضل خواندن اخبار و اشعار و بدست آفادن کتاب و نام و کار منسوب  
و لکن کندی طبع باشد و ضعف دای و تدبیر و کندی و بکری ساختن و دروغ گفتن بسیار  
و همدیان و لحاج و بگورده رسد از خود بجا نرود و فراموشی و عجز شدن بسبب  
نقص و افترا و اتفاق کردن ایشان بی حاجت کردن اما و بعد بگوشتن  
که مدبر و درایت که باشد چون مخصوص شود و در وقت تدبیر ضلالت و عقوبت  
مخصوص از بسبب از طبیعت آن مخصوص و مستعد او صاحب طالع و از طبیعت آن  
و در بخت و بسبب و در هر دو و محال که از بدین جهت و مدبر بود و در وی و در  
نمیستد بود بحال ایشان خامه که زمان شود بضر باشد و اهل نسب مکرده  
رسد یا چنین کسی از او سخت رسد از بدین کان مولود از آن سفر مولود  
با از بدین مولود و آن قوم و حکم بودند یا از خدا آن قدر و مستطیع و در  
باشند یا از بدین مولود عقوبت رسد یا از بدین ضلالت و عجز  
با از طبیعت یا از اخبار و مولود را و بخوبی بدین آید از آن بدین یا از بدین  
یا از عیشی یا سوداها و رسد اما اگر بدین تر شدی مسعود شود و حکم رسد  
باشد از طبیعت آن سعد و موضع بیت او و آن سعادت مناسب از آن حد  
باشد یا طالع چنانکه اگر آن سعد مستطیع بود او صاحب بیت مال باشد  
سعادت طالع و در کار و خانه بخیر باشد مال او و عده دهد و دهد یا از آن  
فرزند یا از طب و این طریق شریف و دقیق است و در سعادت چند آن  
نداشتند یا نیکو واجب باین داشت و معنی و خبره نظرها قبول و در وقت  
و سعادت و اعتبار کرده آن شریف و در و در اعظام تفسیر از آن عقوبت  
کند می شود که در معقول یا در کرده ایم که تفسیر علم چند دانستن طالع و در سعادت





























هر طایفه از طایفه ها را این صاحب که هر طایفه را و اوضاع و احوال او بداند  
 نه این نیست و صاحب کند که در صورت طالع نظر و تأمل بنویسند بجای آوردن  
 و مختار طایفه و در هر صاحب احکام بسازد و حاصل و فوائد این صنعت  
 تا حق او کمال آورده شود و بشوای آن که در دنیا هر چه کمال است از دست  
 اعتقاد و امانت نکارد و در دنیا آنرا آنچه این فقر و دین کتاب یاد کرده  
 است که آنرا از قایل استخوان و آن در فهم آنکه در رسیدن است  
 تا طایفه از محصول تجارت خود به دست طایفه ها  
 بلوکه و مختار و در نظر انشمار است و از هر یک یکی  
 قابل و مردان شسته است پس هر چه در آن نمود  
 بنا بر مشی و هر چه آنسان شود و هر چه در آن  
 باشد ثبت آنرا در دین عبادت او سهل و در  
 و از حق تعالی توفیق خواست تا تمام شود  
 و ان شاء الله تعالی و هر چه بنا و نه الوکیل و الله  
 و توفیق کثیره لکرم الفقیر الحقیر الحاج سید

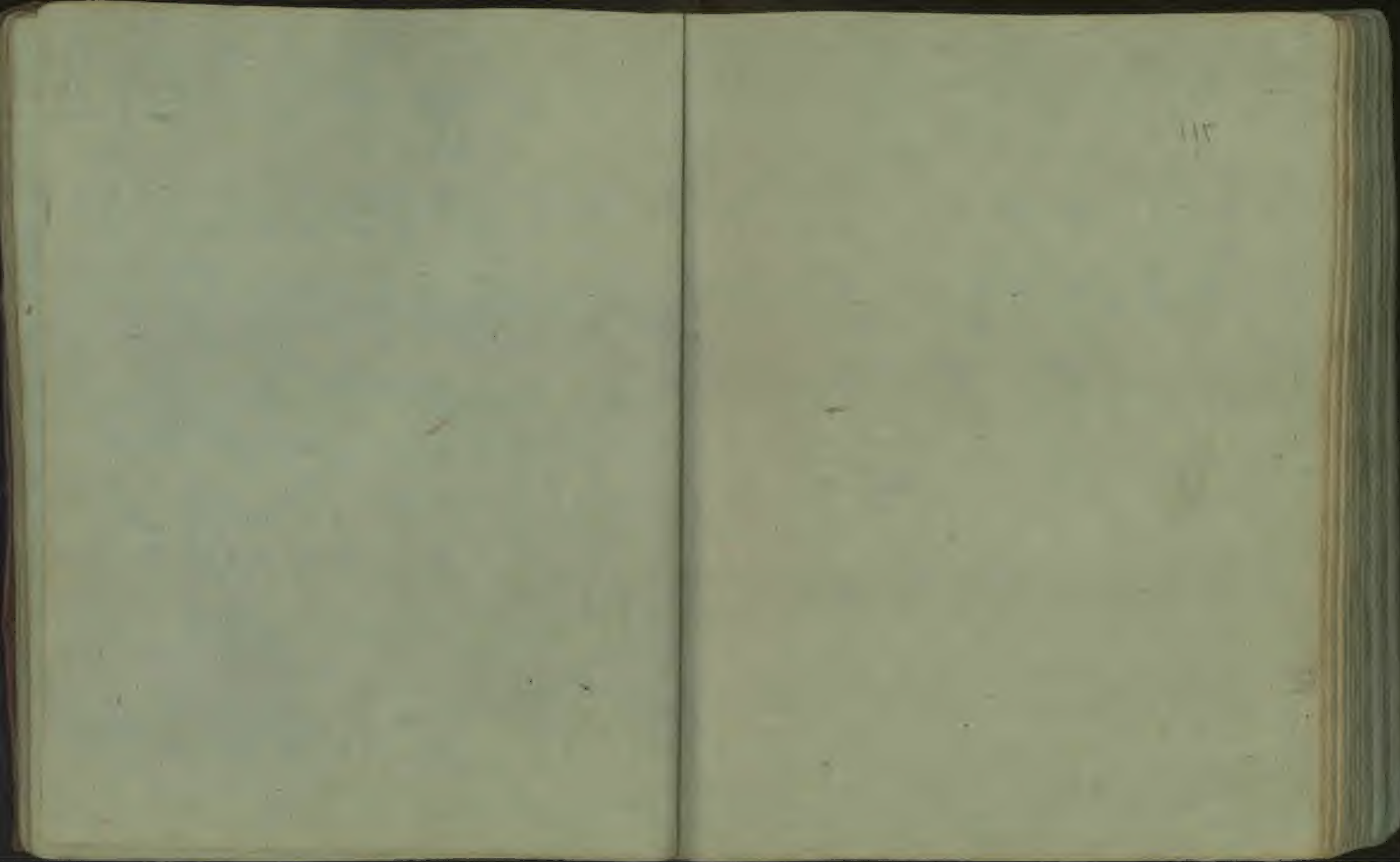
کوکب	شماره	بغله	نظاره	تاریخ	روز	ساعت
کوکب	۱	۲	۳	۴	۵	۶
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷
۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷
۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸
۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹
۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱
۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷
۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹
۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲
۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳
۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵
۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷
۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸
۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱
۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲
۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵
۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷
۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸
۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹
۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱
۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳
۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴
۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵
۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷
۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹
۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱
۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲
۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳
۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵
۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷
۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸
۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹
۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱
۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲
۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳
۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴
۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵
۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷
۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸
۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹
۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

پس از این کوکب هر کدام قیام کرده باشد در اصل طالع نیک و در وقت  
 تا شش ساعت و در بین ساعت و در هر ساعت جز و شش ساعت مناسب  
 بلیت خورشید با طالع و اگر ضعیف بود با شش ساعت کند اما اگر صاحب طالع  
 قوی و قوی بود و شش ساعت و در هر ساعت شش ساعت و در هر ساعت  
 و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت  
 اما صاحب در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت  
 اول بعد از ولادت و صاحب در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت  
 تحت فلک صاحب طالع بود و سال با نهم تا چنانکه غرض باشد و در  
 می کنند برین ترتیب اما نزدیک اهل با نهم سال اول صاحب ولادت  
 صاحب در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت  
 و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت  
 قوی حال بود و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت  
 آن کوکب چنانکه یاد کردیم نهم و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت و در هر ساعت  
 احکام بطریق این علم را بلفظ صنعت خوانده است حضرت آنکه احکام  
 هر طایفه











اسم	الطول	العرض	اسم بلدان	الطول	العرض
برس	ل	ل	قزم	ل	ل
قزقر	ل	ل	مدن	ل	ل
نهر	ل	ل	عرب	ل	ل
نهر	ل	ل	زبد	ل	ل
سجاس	ل	ل	فد	ل	ل
قردان	ل	ل	منبر	ل	ل
مدیه	ل	ل	عرب	ل	ل
عرب	ل	ل	طلف	ل	ل
فرد	ل	ل	بام	ل	ل
لواز	ل	ل	جرجین	ل	ل
نهر	ل	ل	نهر	ل	ل
نهر	ل	ل	فد	ل	ل
فرد	ل	ل	سول	ل	ل
اسکندر	ل	ل	سول	ل	ل
رمپا	ل	ل	سول	ل	ل



فصیر	سول	ل	ل	سفلید	سه	ل	ل
سور	سج	ل	ل	روید کبری	نه	ل	ل
میدا	سج	ل	ل	روید کبری	سه	ل	ل
مراش	سج	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
دشن	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
جیبک	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
محق	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
انظار	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
سرمین	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
قبسین	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
علب	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
سج	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
جیب	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
مراش	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
بصیر	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
لظیر	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل

بصیر

بصیر	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
سج	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
میدا	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
مراش	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
دشن	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
جیبک	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
محق	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
انظار	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
سرمین	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
قبسین	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
علب	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
سج	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
جیب	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
مراش	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
بصیر	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل
لظیر	ع	ل	ل	لغین قطفقط	سه	ل	ل

جودار المسعود



بلغار	صه	مط	شاپور	فول	له
روغن نارنگی	فخ	مد	کارزون	فر	کطمه
سرمه ای	عط	لد	زنبقان	فره	لس
کوف	عط	لال	فیروز آباد	فول	لحه
مدین	ف	لوس	سیراف	فخ	کط
بخار	ف	لحه	شیراز	فخ	کط نو
وسط	فال	لحه	اصطخر	فخ	له
بهره	فد	له	یزد	فط	له
آبر	فد	له	شهر رود	فد	له
عبادان	فدل	له	عوان	فد	له
جندشاه	فد	لاه	قره سیر	فخ	لد
شتر	فدل	لال	دینور و الکوف	فخ	له
عسلک ترم	فدل	لاه	سهرورد	فخ	لو
اهواز	فد	لاه	نهادن و آب	فخ	لد
رامهر	فد	لاه	زنگارن	فخ	لول
ارغان	فول	له	ابهر	فدل	لوعه

بمدان	فخ	له	دیر	فر	لوس
کرخ	فد	لد	آمل و تبریز	فخ	له
ساده	فد	له	ساریر	فخ	لور
قره دین	فد	لو	استرآباد	فط	لور
آبر	فد	لد	آمل و تبریز	فط	لور
برفادقان	فد	لد	برغان	فد	لور
سیرم	فد	لد	سنان	فخ	لوم
اصفهان	فوم	لد	دماغان	فخ	لوح
کاشان	فول	لد	بسطام	فط	لوس
قسم	فد	لد	فاد	فط	له
ری	فد	لد	قراوه	فد	له
خوار	فوس	له	مرنیان	فدل	لور
الموت	فد	لو	سبزدار	فدل	لور
طالقان	فد	لوس	نیش پور	فدل	لو
مرسم خندان	فد	لور	طوس	فدل	لور
کوردکلا	فد	لو	مشهد	فدل	لور



زشت	ص	ه	له	ه	سکه	ن	قد	لو	ه
طبر	ص	ه	له	ه	قبا	و	بان	قد	ه
تون	ص	ه	له	ه	حصه	و	بان	قد	ه
طبر	ص	ه	له	ه	والو	و	خوش	قد	ه
زوزن	ص	ه	له	ه	قبا	و	بان	قد	ه
قوش	ص	ه	له	ه	قوت	و	وز	قد	ه
هرا	ص	ه	له	ه	اندر	اب	قح	مه	ه
باز	ص	ه	له	ه	بخش	ن	قد	ه	ه
رخس	ص	ه	له	ه	بور	قح	ه	ه	ه
مرو	ص	ه	له	ه	کاو	کاخ	ص	ه	ه
مرو	ص	ه	له	ه	نور	اب	ص	ه	ه
برابان	ص	ه	له	ه	کات	ص	ه	ه	ه
نار	ص	ه	له	ه	بن	را	ص	ه	ه
شوز	ص	ه	له	ه	سرف	ند	ص	ه	ه
بخ	ص	ه	له	ه	نف	ص	ه	ه	ه
بمیان	ص	ه	له	ه	کش	ن	ص	ه	ه

اسفی مت از سرام

اسفی	ص	ه	له	ه	فرا	م	ق	ه	ه
طراز	ص	ه	له	ه	فان	ای	فک	ه	ه
اسفی	ص	ه	له	ه	بلی	س	قل	ه	ه
صف	ص	ه	له	ه	مهر	ق	ه	ه	ه
جند	ص	ه	له	ه	سیر	ج	ان	ه	ه
تند	ص	ه	له	ه	هر	موز	ص	ه	ه
شک	ص	ه	له	ه	یزد	شیر	ص	ه	ه
خس	ص	ه	له	ه	ص	ه	ه	ه	ه
ان	ص	ه	له	ه	بم	ص	ه	ه	ه
جوی	ص	ه	له	ه	خ	ب	ص	ه	ه
او	ص	ه	له	ه	در	ص	ه	ه	ه
اسفی	ص	ه	له	ه	فل	ب	ق	ه	ه
حق	ص	ه	له	ه	ب	ق	ه	ه	ه
ال	ص	ه	له	ه	م	ق	ه	ه	ه
قبا	ص	ه	له	ه	ع	ق	ه	ه	ه
میش	ص	ه	له	ه	ق	م	ه	ه	ه















۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰



از کتاب تاریخ طبرستان  
تألیف ابوالحسن علی بن احمد  
بن محمد بن عیسیٰ بن احمد  
بن محمد بن عیسیٰ بن احمد  
بن محمد بن عیسیٰ بن احمد

مرد	زنان	مرد	زنان	مرد	زنان	مرد	زنان
1	1	1	1	1	1	1	1
2	2	2	2	2	2	2	2
3	3	3	3	3	3	3	3
4	4	4	4	4	4	4	4
5	5	5	5	5	5	5	5
6	6	6	6	6	6	6	6
7	7	7	7	7	7	7	7
8	8	8	8	8	8	8	8
9	9	9	9	9	9	9	9
10	10	10	10	10	10	10	10
11	11	11	11	11	11	11	11
12	12	12	12	12	12	12	12
13	13	13	13	13	13	13	13
14	14	14	14	14	14	14	14
15	15	15	15	15	15	15	15
16	16	16	16	16	16	16	16
17	17	17	17	17	17	17	17
18	18	18	18	18	18	18	18
19	19	19	19	19	19	19	19
20	20	20	20	20	20	20	20
21	21	21	21	21	21	21	21
22	22	22	22	22	22	22	22
23	23	23	23	23	23	23	23
24	24	24	24	24	24	24	24
25	25	25	25	25	25	25	25
26	26	26	26	26	26	26	26
27	27	27	27	27	27	27	27
28	28	28	28	28	28	28	28
29	29	29	29	29	29	29	29
30	30	30	30	30	30	30	30
31	31	31	31	31	31	31	31
32	32	32	32	32	32	32	32
33	33	33	33	33	33	33	33
34	34	34	34	34	34	34	34
35	35	35	35	35	35	35	35
36	36	36	36	36	36	36	36
37	37	37	37	37	37	37	37
38	38	38	38	38	38	38	38
39	39	39	39	39	39	39	39
40	40	40	40	40	40	40	40
41	41	41	41	41	41	41	41
42	42	42	42	42	42	42	42
43	43	43	43	43	43	43	43
44	44	44	44	44	44	44	44
45	45	45	45	45	45	45	45
46	46	46	46	46	46	46	46
47	47	47	47	47	47	47	47
48	48	48	48	48	48	48	48
49	49	49	49	49	49	49	49
50	50	50	50	50	50	50	50
51	51	51	51	51	51	51	51
52	52	52	52	52	52	52	52
53	53	53	53	53	53	53	53
54	54	54	54	54	54	54	54
55	55	55	55	55	55	55	55
56	56	56	56	56	56	56	56
57	57	57	57	57	57	57	57
58	58	58	58	58	58	58	58

تاریخ	محل	موضوع	ملاحظات	توضیحات	تاریخ
۱۳۰۲	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۰۲
۱۳۰۳	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۰۳
۱۳۰۴	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۰۴
۱۳۰۵	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۰۵
۱۳۰۶	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۰۶
۱۳۰۷	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۰۷
۱۳۰۸	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۰۸
۱۳۰۹	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۰۹
۱۳۱۰	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۱۰
۱۳۱۱	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۱۱
۱۳۱۲	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۱۲
۱۳۱۳	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۱۳
۱۳۱۴	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۱۴
۱۳۱۵	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۱۵
۱۳۱۶	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۱۶
۱۳۱۷	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۱۷
۱۳۱۸	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۱۸
۱۳۱۹	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۱۹
۱۳۲۰	تهران	مدرسه	مدرس	مدرس	۱۳۲۰



[illegible][illegible]

ط ١	ط ٢	ط ٣	ط ٤
ط ٥	ط ٦	ط ٧	ط ٨
ط ٩	ط ١٠	ط ١١	ط ١٢
ط ١٣	ط ١٤	ط ١٥	ط ١٦
ط ١٧	ط ١٨	ط ١٩	ط ٢٠
ط ٢١	ط ٢٢	ط ٢٣	ط ٢٤
ط ٢٥	ط ٢٦	ط ٢٧	ط ٢٨
ط ٢٩	ط ٣٠	ط ٣١	ط ٣٢
ط ٣٣	ط ٣٤	ط ٣٥	ط ٣٦
ط ٣٧	ط ٣٨	ط ٣٩	ط ٤٠
ط ٤١	ط ٤٢	ط ٤٣	ط ٤٤
ط ٤٥	ط ٤٦	ط ٤٧	ط ٤٨
ط ٤٩	ط ٥٠	ط ٥١	ط ٥٢
ط ٥٣	ط ٥٤	ط ٥٥	ط ٥٦
ط ٥٧	ط ٥٨	ط ٥٩	ط ٦٠
ط ٦١	ط ٦٢	ط ٦٣	ط ٦٤
ط ٦٥	ط ٦٦	ط ٦٧	ط ٦٨
ط ٦٩	ط ٧٠	ط ٧١	ط ٧٢
ط ٧٣	ط ٧٤	ط ٧٥	ط ٧٦
ط ٧٧	ط ٧٨	ط ٧٩	ط ٨٠
ط ٨١	ط ٨٢	ط ٨٣	ط ٨٤
ط ٨٥	ط ٨٦	ط ٨٧	ط ٨٨
ط ٨٩	ط ٩٠	ط ٩١	ط ٩٢
ط ٩٣	ط ٩٤	ط ٩٥	ط ٩٦
ط ٩٧	ط ٩٨	ط ٩٩	ط ١٠٠

A handwritten manuscript page featuring a 3x3 grid. The grid contains various mathematical notations and symbols, including fractions, geometric diagrams, and text in a script that appears to be Arabic or Persian. The notations include symbols for addition, subtraction, multiplication, and division, as well as symbols for fractions and geometric shapes. The text is written in a cursive style, and the grid is drawn with thin lines.

[illegible]











[illegible]



سعد الازم الكندي ثم تغري الدين الطوسي ب... وادناه ميرزا محمد... ١٠٠٠ ل... ١٠٠٠ ل... ١٠٠٠ ل...

1871

$\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$	$\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$	$\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$
$\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$	$\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$	$\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$
$\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$	$\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$	$\frac{1}{2}$ $\frac{1}{3}$ $\frac{1}{4}$

[illegible][illegible][illegible]

محبت و دوستی و محبت و دوستی که در این کتاب مذکور است  
و در این کتاب مذکور است که هر کس که با کسی دوستی کند  
و در این کتاب مذکور است که هر کس که با کسی دوستی کند  
و در این کتاب مذکور است که هر کس که با کسی دوستی کند

23-  
الزهد هو ان لا يفتخر

[illegible]

کذا شریف و یکدیگر انداخته



[illegible]











کتابخانه ملی ایران - تهران - ۱۳۴۵  
کتابخانه ملی ایران - تهران - ۱۳۴۵

$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{3}$	$\frac{1}{4}$
$\frac{1}{5}$	$\frac{1}{6}$	$\frac{1}{7}$
$\frac{1}{8}$	$\frac{1}{9}$	$\frac{1}{10}$

کتاب سال قمری ۱۳۳۸ هجری قمری  
تعداد صفحات ۱۰۰ و تعداد جلد ۱  
تعداد جلد ۱ و تعداد جلد ۱

دوره اول	دوره دوم	دوره سوم
دوره چهارم	دوره پنجم	دوره ششم
دوره هفتم	دوره هشتم	دوره نهم
دوره دهم	دوره یازدهم	دوره بیستم

الملك الناصر  
محمد بن طغتكين

$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$
$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$
$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{2}$

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسمًا من موسمي القرآن الكريم  
والذي جعل القرآن الكريم  
موسمًا من موسمي القرآن الكريم  
والذي جعل القرآن الكريم  
موسمًا من موسمي القرآن الكريم

4/12	2/10	2/10
2/10		2/10
2/10	2/10	2/10

طبع شد در قزوین در سال ۱۰۱۱ هجری قمری  
 در روز شنبه ۱۰ شوال ۱۰۱۱ هجری قمری  
 در شهر قزوین در روز شنبه ۱۰ شوال ۱۰۱۱ هجری قمری  
 در شهر قزوین در روز شنبه ۱۰ شوال ۱۰۱۱ هجری قمری

$\frac{1}{2} + \frac{1}{2} = 1$ 1/2 + 1/2 = 1	$\frac{1}{2} + \frac{1}{2} = 1$ 1/2 + 1/2 = 1	$\frac{1}{2} + \frac{1}{2} = 1$ 1/2 + 1/2 = 1
$\frac{1}{2} + \frac{1}{2} = 1$ 1/2 + 1/2 = 1	$\frac{1}{2} + \frac{1}{2} = 1$ 1/2 + 1/2 = 1	$\frac{1}{2} + \frac{1}{2} = 1$ 1/2 + 1/2 = 1
$\frac{1}{2} + \frac{1}{2} = 1$ 1/2 + 1/2 = 1	$\frac{1}{2} + \frac{1}{2} = 1$ 1/2 + 1/2 = 1	$\frac{1}{2} + \frac{1}{2} = 1$ 1/2 + 1/2 = 1

[illegible][illegible]

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2}$	$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2}$	$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2}$
$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2}$	$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2}$	$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2}$
$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2}$	$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2}$	$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2}$

ایم سال قرآن مجید که بخواند و او را در دست افتاد و  
که بعد از آن قرآن العظمیٰ باشد تا بعد از آن قرآن اولیٰ باشد  
بعد از آن افتاد است و بعد از آن افتاد است و بعد از آن  
افتاد است و بعد از آن افتاد است و بعد از آن افتاد است

[illegible]



1870  
 1871  
 1872  
 1873  
 1874  
 1875  
 1876  
 1877  
 1878  
 1879  
 1880  
 1881  
 1882  
 1883  
 1884  
 1885  
 1886  
 1887  
 1888  
 1889  
 1890  
 1891  
 1892  
 1893  
 1894  
 1895  
 1896  
 1897  
 1898  
 1899  
 1900



2-19-7

مهر و ماه

الحمد لله الذي جعل القرآن  
مدرسة لكل من أراد أن يتعلم

المؤمنين

کون سا عالم، حق خدا تعالیٰ کے حکیموں کے ان فرمان

[illegible]

الحاج ابو محمد بن عبد الله بن علي بن ابي طالب

۱. محمد علی  
 ۲. محمد علی  
 ۳. محمد علی  
 ۴. محمد علی  
 ۵. محمد علی  
 ۶. محمد علی  
 ۷. محمد علی  
 ۸. محمد علی  
 ۹. محمد علی

(بسم الله الرحمن الرحيم)

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

17.9.90

الحمد لله رب العالمين

مجموعه 10	مجموعه 12	مجموعه 14
مجموعه 16	مجموعه 18	مجموعه 20
مجموعه 22	مجموعه 24	مجموعه 26



[illegible]











Handwritten notes in Arabic script at the top of the right page, including phrases like "بسم الله الرحمن الرحيم" and "الحمد لله رب العالمين".

العدد	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠
١	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠

Handwritten red text at the top of the left page.

العدد	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠
١	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤	٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣	٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣	٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤	٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦	٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩	١٠٠

Handwritten notes in Arabic script at the top of the left page.



۱۶۳۲  
 ۱۶۳۲  
 ۱۶۳۲

لوگاریتھم  
سینس  
دو کو نامہ بطور اوتار دیا  
داس  
وفا

و در علم الطب یک روز و شب که معنی کونه ندارد به یقین از حساب  
سیکفته دوم را روز و شب از درجه می کونه ندارد به قدر  
و از موضع معنی سیکفته نخست این قسم از برای مقدار  
و مقدار و ترسیع اید هر چه مقدار است از برای کم و بیش سیکفته  
اما کثره در این معنی و مقدار و محسوس کثره و مقدار است معلوم  
از کثره و این و دیگر معانی است

*[Faint handwritten notes at the bottom of the page]*

[illegible][illegible][illegible]

Handwritten notes on a grid background, including:

- Top left:  $\frac{1}{2}$  (with a checkmark),  $\frac{1}{2}$ ,  $\frac{1}{2}$
- Top right:  $\frac{1}{2}$ ,  $\frac{1}{2}$ ,  $\frac{1}{2}$
- Middle left:  $\frac{1}{2}$ ,  $\frac{1}{2}$
- Middle right:  $\frac{1}{2}$ ,  $\frac{1}{2}$
- Bottom left:  $\frac{1}{2}$ ,  $\frac{1}{2}$
- Bottom right:  $\frac{1}{2}$ ,  $\frac{1}{2}$

140



1891

115  
1891

[illegible][illegible]

دولت و عدالت که مایه سعادت و آسایش است  
و شایسته و لازم هر حکومت است و در هر  
از این دو کلمه شایسته و لازم است ۱۲

[illegible][illegible]

Hand-drawn diagram of a 3D coordinate system with axes labeled  $x$ ,  $y$ , and  $z$ . The origin is marked with a dot. Several points are labeled with coordinates:  $(1, 1, 1)$ ,  $(1, 1, 0)$ ,  $(1, 0, 1)$ ,  $(0, 1, 1)$ ,  $(1, 0, 0)$ ,  $(0, 1, 0)$ ,  $(0, 0, 1)$ , and  $(0, 0, 0)$ . The axes are labeled  $x$ ,  $y$ , and  $z$ . The origin is marked with a dot.











$\frac{2}{3}$	$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{3}$
$\frac{1}{2}$	$\frac{1}{3}$	$\frac{1}{4}$
$\frac{1}{3}$	$\frac{1}{4}$	$\frac{1}{5}$









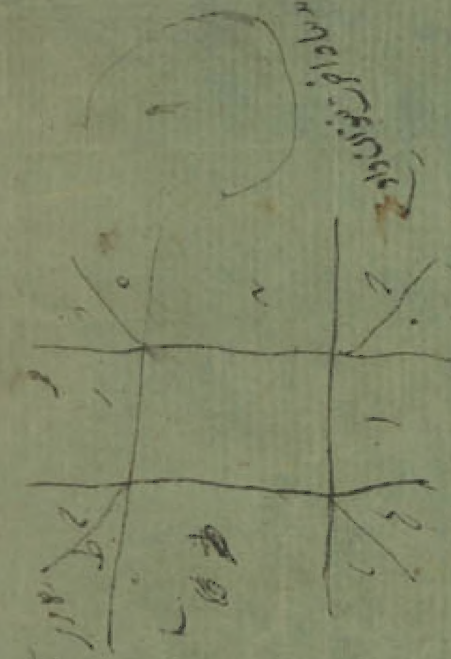


این چهار دستگیره را که در این کتاب  
 است در این کتاب بود و در این کتاب  
 و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب  
 و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب

نقد و نظر از نظر نقاشی  
 نقاشی و نقاشی و نقاشی  
 نقاشی و نقاشی و نقاشی

نقد و نظر

نقد و نظر



نقد و نظر از نظر نقاشی  
 نقاشی و نقاشی و نقاشی  
 نقاشی و نقاشی و نقاشی

نقد و نظر از نظر نقاشی  
 نقاشی و نقاشی و نقاشی  
 نقاشی و نقاشی و نقاشی

نقد و نظر از نظر نقاشی  
 نقاشی و نقاشی و نقاشی  
 نقاشی و نقاشی و نقاشی

نقد و نظر از نظر نقاشی  
 نقاشی و نقاشی و نقاشی  
 نقاشی و نقاشی و نقاشی

نقد و نظر از نظر نقاشی  
 نقاشی و نقاشی و نقاشی  
 نقاشی و نقاشی و نقاشی



